

تعرض ارتجاع حاکم به حقوق شهروندان را درهم بشکنیم!

تقی روزبه



از این رو راهبرد رهبری و باندهای افراطی حاکم، معطوف به ایجاد عایق بندی بین دوسیاست متضاد انبساط مناسبات اقتصادی و سیاسی با خارج و انسداد سیاسی و امنیتی در داخل است.

بیاد داریم که خامنه ای سال جدید را سال مقابله با رخنه و تعرض فرهنگی دشمنان نامید و خطر آن را حتی آن از مشکلات اقتصادی هم مهمتر دانست. موضعگیری های اخیر در مورد نابرابری حقوق زن و مرد و توصیف برابری جنسیتی هم چون سخنی ناحق و غیر عادلانه، جز تحقق همان راهبرد نروزی اش نیست. سخنان صریح و بدون تعارف

رئیس قوه قضائیه در کسوت مهمترین مسئول دولتی به عنوان حافظ قانون و مدافع حقوق مردم در انکار مشروعیت حاکمیت به رأی مردم، حمله اخیر به زندانیان سیاسی با هدف زهرچشم گرفتن و اشاعه فضای رعب در جامعه، هیاهویی که از دیدار مقامات اروپایی با شماری از فعالان حقوق بشری بوجود آوردند و کنسل دیدار شماری از هیئیت های اروپایی، و یا قشقرقی که پیرامون دفن ایرانشناس آمریکائی در اصفهان برپا کرده اند، همه و همه بخشی از نتایج کاربرد راهبردی است که اساس آن در همان سخنان خامنه ای به مناسبت سال جدید گنجانده شده بود.

تجربه نشان داده است که هرچه رژیم احساس خطر بیشتری بکند و هرچه بیشتر نگران به هم خوردن تعادلش باشد، بهمان اندازه به فکر طراحی سناریوها و تعرض های تازه از موضوع واپسگرایانه می افتد و بهمان میزان درونمایه عمیقاً ارتجاعی و قرون وسطائی اش را بیرون می ریزد و نهایتاً در همین بستر است که با عروج به آخرین فاز انحطاط حکومتی به پایان خط خواهد رسید. در هر کشور مدعی دموکراسی اگر رئیس قوه قضائیه اش سخنی برخلاف نص قانون اساسی و رسمیش آنهم در باب حقوق اساسی شهروندان بزیان راند آن گونه که در جمهوری اسلامی صورت می گیرد، او ضمن عذرخواهی قادر به ادامه خدمت در آن پست نخواهد بود. اما در ایران اسلامی که بی قانونی و ولایت مطلقه قانون برتر است، ولی فقیه رئیس قوه قضائیه اش را از میان یکی از مرتجعترین و فاشیست ترین فقهای وابسته به خود برمی گزیند که نه فقط ذره ای

استقلال رأی در او مشاهده نمی شود که سخنان رهبری برایش جایگاهی فراتر از هرقانون دارد.

حمله و تعرض جدید رژیم به حقوق شهروندان و زندانیان از کدام نگرانی رژیم منشأ می گیرد؟:

رژیم که برای نجات از تنگناهای خفه کننده اقتصادی ناچار به گشایش مناسبات سیاسی و اقتصادی با دولتهای غربی گشته است، در همان حال بشدت نگران تسری آن به سایر حوزه ها است. گره زدن دو رویکرد همزمان و متضاد قبض و بسط یعنی سیاست انبساطی درحوزه خارجی و سیاست انقباضی درحوزه داخلی، در جهانی که مرزهای رسمی در برابر روند جهان شمول اقتصاد سرمایه داری و سیاست و فرهنگ و حقوق بشر... تاحدی بی معنا شده و درهم تنیده شدن بیش از پیش آنها می تواند موجب بهم خوردن تعادل و توازن درونی یک سیستم درخود گردد، یک معضل جدی و یک پاشنه آشیل واقعی است که عبور از آن کارهربندبازی نیست و حتی از رد شدن از روی پل صراط هم خطرناک تر است. از همین رو اگر این پاشنه آشیل از سوی دیگر بازیگران و نقش آفرینان هدف گرفته شود، چه بسا تعادل رژیم بهم بریزد. دوگانگی های ساختاری داخل وقتی به جریان ها و روندهای جهانی وصل شوند، یعنی درشرایطی که نادیده انگاشتن تأثیرات بین المللی و گزین سیاست عطف به درون و تنش با بیرون عملاً شکست خورده و منشأ انباشت بحران حاضر بشمار می رود و درحالیکه بخشی از حاکمیت تداوم آن را برای بقاء نظام خطرناک می داند و برای برون رفت از بحران کلافه کننده بدنبال گشایش اقتصادی و سیاسی با قدرت ها و بازار جهانی هست، اما بخش دیگری از حاکمیت ترکیب باصطلاح پروستریکا (بازسازی اقتصادی) با گلاسنوست (گشایش سیاسی ولو اندک) را با توجه به تراکم نارضایتی عمومی نسبت به اوضاع، خطرناک ارزیابی می کنند که می تواند منجر به آشوب های اجتماعی و زیرسؤال بردن اصل ولایت مطلقه و نواختن ناقوس فروپاشی نظام گردد. مگر نه این که در تظاهرات سال ۸۸ در کمال ناباوری شاهد فریاد مرگ بر اصل ولایت فقیه بودند؟. آنها تجربه فروپاشی نظام سلطنتی شاه (با زده شدن جرعه حقوق بشر کارتر) و نیز بلوک شرق و تجربه ۷۸ و بویژه کابوس ۸۸ را در برابر خود دارند و از احتمال تکرار آنها دچار لرز و کابوس می شوند. بهمین دلیل بشدت بر عملکرد وزارت علوم و وزارت فرهنگ و ارشاد و سست شدن تسمه های سانسور و کنترل مطبوعات و یا مقررات سفت و سخت دنیای مجازی حساسند و نگران برآمد جنبش های مطالباتی- سیاسی بویژه جنبش دانشجویی و کارگری هستند. از این رو راهبرد رهبری و باندهای

افراطی حاکم، معطوف به ایجاد عایق بندی بین دوسیاست متضاد انبساط مناسبات اقتصادی و سیاسی با خارج و انسداد سیاسی و امنیتی در داخل است. به عبارت دیگر اگر در وجه بیرونی لبخند کارآئی دارد، در داخل کاربرد ممت آهین گره گشاست و پیام نهفته در معجون شفا بخش "آقا" هم در ذیل همین راهبرد قرار می گیرد. به نقل از مقاله پیام و ضد پیام و..".

در پشت سخنان اخیر صادق لاریجانی در مورد انکار مشروعیت برخاسته از رأی شهروندان و دفاع از قصاص و اعدام بخوبی ترس از گشایش فضای سیاسی و این که بر جرئت شهروندان افزوده شود مشهود است. او درجائی می گوید در ماه های اخیر هجمه هایی درباره حقوق بشر از سوی اتحادیه اروپا، وزارت خارجه انگلیس و آمریکا علیه کشور ما آغاز شده است که ما می گوئیم برای خودشان بحث می کنند، چرا که اقدامات ما مبنایی است. آنها اعلام می کنند که چرا در ایران اعدام وجود دارد که ما در پاسخ می گوئیم که بخشی از آن ناشی از قصاص است که حق است. در عین حال او در لابلای سخنانش برای بستن زبان اروپائیان به اعدام های بی مها با در کشوری که با اختصاص سرانه اول کشتار عمد در مقیاس جهانی نام دولت ایران را پر آوازه کرده است، از بیان این که این اعدام ها و نیز تلفات نیروهای نظامی در مقابله با قاچاق به اروپا هم هست، غفلت نمی کند تا شاید باین ترتیب بتواند از میزان فشارها بکاهد. همانطور که در همان مقاله در بند اول محورهای پیشروی آمده است:

اقدام نخست درهم شکستن عایق بندی خارجی و داخلی رژیم است. تمرکز و کانونی کردن اعتراض ها علیه نقض صریح موازین آزادی و علیه سرکوب و حول مصادیقی چون محکوم کردن و مقابله با اعدام ها، آزادی زندانیان سیاسی و فعالین اجتماعی، آزادی تشکل های مستقل اعم از صنفی و سیاسی و آزادی مطبوعات و بطور کلی نقض خشن حقوق بشر در همه عرصه ها از جمله تبعیض های مبتنی بر جنسیت و قوم و ملیت و مذهب و عقیده. افزایش فشار در این عرصه ها در کنار فشار بین المللی نهادهای حقوق بشری و افکار عمومی، می تواند عامل مؤثری در به چالش کشیدن سیاست عایق بندی و استراتژی تهاجمی رژیم در حوزه های داخلی باشد و بر تضادهای درونی اش بیافزاید و نهایتاً منجر به نفس تازه کردن و سنگربندی جنبش ها و جامعه مدنی گردد. به تجربه دیده ایم که باز شدن فضای سیاسی در حکومت های توتالیتر نقش مهمی در شکل گیری جنبش های اعتراضی و فرایند فروپاشی استبداد و الیگارش حاکم، و به صحنه آمدن و تعمیق مطالبات سرکوب شده دارد.

بی گمان این موج تهاجم جدید را تنها با گسترش مقاومت درعرصه های گوناگون می توان درهم شکست. وقتی خامنه ای حکم می دهد که زنان و مردان برابر نیستند، تنها پاسخ راه افتادن جنبشی است که بگوید حضرت آقا اشتباه می فرمایید! برخلاف "افاضات" شما ما برآنیم که برابری زن و مرد عین عدالت اجتماعی است. جنبش ضداعدام، جنبش ضد تبعیض جنسیتی* جنبش آزادی زندانیان سیاسی، همه و همه بخش های از یک کارزار گسترده ای است که هدفش به عقب راندن رهبران آزادی و عدالت اجتماعی است. دغدغه های واقعی کشورهم چون فقر و بیکاری و یارانه ها، آلودگی زیست محیطی و خشک شدن دریاچه ها و تالاب ها و... هیچ قرابتی با دغدغه های خامنه ای و دیگر زمامداران کشور ندارد. وقتی اعتراض های کنونی پاسخ لازم را نمی گیرد، مردم بناگزیر باید با صدای بلندتری نیازها و دغدغه ها و بی اعتمادی خود به حاکمیت را اعلام کنند. چنان که اخیرا مردم بی اعتنائی به فراخوان انصراف از یارانه ها را که در حکم بخشی از سهم و ثروت های عمومی جامعه و متعلق به آنهاست، به یک رفراندوم واقعی تبدیل کردند. از سوی دیگر چندپارگی حاکمیت وقتی رفسنجانی و روحانی هم سخنان ما فوق ارتجاعی خامنه ای را در مورد نابرابری زنان و مردان برنمی تابند، نشان دهند آن است که تاچه حد رهبر واقعا "رهبر" است و تاچه میزان قدرت او سست و شکننده است و تنها قادر است با انتصاب مشتی نوکر و کارگزار سربفرمان و بله قربان گوئی چون صادق لاریجانی و سرداران سپاه و امثال آنها، پایه های قدرت فرتوت و پوسیده خود را برپا نگهدارد. امروزه بی اعتمادی جامعه و مردم به رژیم و از هر جناح در اوج است، این را رفراندوم نام نویسی یارانه ها و درجه کارکردکمپین های دولت ساخته بخوبی نشان داده است. چنانکه معاون حسن روحانی ابراز داشته است که آمار انصراف شهروندان از نام نویسی خوش آیند نیست. و حتی مانوراخیردولت در برپا کردن فیل بیمه مجانی و همگانی مردم ایران نیز نتوانست تأثیری در انصراف آنها بگذارد. و هم اکنون نیز برخلاف ادعاهای قبلی زمزمه هائی از قصد دولت برای ورود به حسابهای بانکی بگوش می رسد! نباید فراموش کرد که با فرونشستن گردوخاک تبلیغاتی و وعده و وعیدهای انتخاباتی و گشایش نسبی در مناسبات خارجی، زمان فروردین نیش ها و انجام شوک درمانی آزادسازی قیمتها و از جمله مرحله دوم هدفمندسازی یارانه ها که مأموریت واقعی دولت روحانی و تیم اقتصادی همراه او را تشکیل می دهد، فرامی رسد. فقط باید شش دانگ مواظب بود که حاکمیت در جهنم مملو از مارغاشیه ای که برپا کرده است مجددا نتواند کارگزاری اژدها صفت و درنمک خوابانده چون احمدی نژادها را برای فریفت مردم از توبره دوش بیرون بکشد!

در این مقاله به بررسی نقش سرمایه‌های غیر انسانی در توسعه اقتصادی و اجتماعی پرداخته می‌شود. سرمایه‌های غیر انسانی شامل ماشین‌آلات، تجهیزات، ساختمان‌ها و سایر دارایی‌های فیزیکی است که در فرآیند تولید و خدمات‌رسانی استفاده می‌شوند. این سرمایه‌ها نقش مهمی در افزایش بهره‌وری و کاهش هزینه‌ها دارند. در ادامه به بررسی چگونگی سرمایه‌گذاری و مدیریت این سرمایه‌ها در بخش‌های مختلف اقتصادی خواهیم پرداخت.

سرمایه‌های غیر انسانی یکی از عوامل کلیدی در رشد اقتصادی هستند. این سرمایه‌ها به شرکت‌ها کمک می‌کند تا تولید خود را افزایش دهند و هزینه‌های عملیاتی را کاهش دهند. علاوه بر این، سرمایه‌های غیر انسانی می‌توانند به ایجاد اشتغال و بهبود استانداردهای زندگی کمک کنند.

در این مقاله، ما به بررسی نقش سرمایه‌های غیر انسانی در توسعه اقتصادی و اجتماعی خواهیم پرداخت. ما همچنین به بررسی چگونگی سرمایه‌گذاری و مدیریت این سرمایه‌ها در بخش‌های مختلف اقتصادی خواهیم پرداخت.

...

http://www.radiofarda.com/archive/news/۲۰۱۴۰۴۲۱/۱۴۳/۱۴۳.html?i_d=۲۵۳۵۷۰۳۵

http://www.radiofarda.com/archive/news/۲۰۱۴۰۴۲۱/۱۴۳/۱۴۳.html?i_d=۲۵۳۵۶۲۵۵

زندانی سیاسی سرمایه معنوی جامعه مدنی است

فرهنگ قاسمی



اعمال کنندگان این رفتارهای غیر انسانی مشروعیت عملکردهای شنیع خود را از قدرت استبدادی ولی فقیه می‌گیرند و ولی فقیه آمر و مسئول همه جنایاتی است که در این رژیم صورت می‌پذیرد بقیه از قبیل خاتمی، احمدی نژاد و روحانی در عمل نشان دادند که کارگزاران

زندانی کردن یک فعال اجتماعی و سیاسی، از روشنفکر گرفته تا کارگرو کارمند، هنرمند و نویسنده، کنشگر زنان، دگراندیش، غیرمسلمان ولامذهب... بر اساس تمام موازین انسانی، به ویژه ۱۵ ماده از ۳۰ ماده منشور جهانی حقوق بشر(مواد ۳ و ۵ و ۶ و ۷ و ۸ و ۹ و ۱۰ و ۱۱ و ۱۸ و ۱۹ و ۲۰ و ۲۱ و ۲۲ و ۲۹ و ۳۰)، امری سخیف و ناشایست برای اداره کنندگان یک حاکمیت و تحقیرآمیز برای تک تک افراد یک جامعه محسوب می‌شود و از نظر حقوق بین المللی قدغن است. در چنین شرائطی باید شهروندان جامعه مدنی در مقابل مسئولان این رفتار به سختی و با شجاعت مقاومت کنند و آنها راه از سر را پیشرفت اجتماعی و تضيع حقوق مردم بردارند. عبارت دیگر می‌توان گفت که با زندانی کردن یک فرد سیاسی نیمی از تمامی بندهای اعلامیه جهانی حقوق بشر را زیر پا می‌گذارد. جمهوری اسلامی ایران سال‌های مدیدی است که افراد بی‌گناه را فقط به دلیل داشتن عقیده‌ای دیگر و ارائه نظریه‌ای خلاف نظریه حاکمیت غالب بر جامعه به زندان‌های مخوف و پر شکنجه می‌اندازد..

نابودی انسان ها و تجاوز به حیثیت جامعه

طی سی و پنج سال اخیر بخش بزرگی از زندانیان سیاسی سابق جمهوری اسلامی بنا بر وظیفه وجدانی و اخلاقی خود توانسته اند مشاهدات خود را در باره کشتارها و شکنجه‌های بیدادگاه‌های جمهوری اسلامی بیان کنند و در اختیار جامعه جهانی قرار دهند. تصویری که این شهادت های نوشتاری و گفتاری از خود به جای گذارده به حقیقت بیان فاجعه‌های بزرگی است که باید نمونه‌های آن را در دوران قرون وسطا جستجو کرد. علاوه بر این مشاهدات معتبر و مستند کشتارهای سال‌های شصت و قتل عام خاوران در سال شصت و هفت و قتل های زنجیره ای و سپس سال هشتاد و هشت نمونه هائی از این بیعدالتی ها هستند.

وجود پدیده زندانی سیاسی در هر جامعه از یک سو نشان دهنده میزان عقبماندگی آن جامعه از مسیر احترام به حقوق انسانی به‌شمار می‌آید و از سوی دیگر حاکی از تلاش جامعه برای دست یافتن به آزادی‌ها و حقوق و انسانی است. در دموکراسی های غربی، علیرغم تمام انتقاداتی که بر آنها وارد است، به ندرت زندانی سیاسی یافته می‌شود. اما در ایران به علت رشد تبعیضها و بی‌احترامی به حقوق انسانی بعد از سد واندی سال مبارزه برای آزادی و دموکراسی هنوز مردم بی‌گناه تحت عنوان زندانی سیاسی دستگیر و آزار و شکنجه می‌شوند و از حقوق

اجتماعی خود محروم می‌گردند. فاجعه آمیزتر اینکه در بسیاری از این موارد زنان و مردان معصوم و بی‌گناهی به عنوان زندانی سیاسی به چشم می‌خورند که گاهی حتی خودشان به راستی و درستی نمی‌دانستند به دنبال چه اندیشه ایدئولوژی و حزب و سازمانی هستند بلکه فقط در اثر جو اجتماعی و سیاسی موجود در جامعه خفقان زده از این یا آن گروه پشتیبانی کرده بودند دستگیر و محکوم می‌شوند. اینان غالباً با اتهامات واهی، به دست یک عده انسان‌های عقبمانده و متعصب و بدور از صفات انسانی و غرق در ارتجاع مذهبی و ایدئولوژی خام و خشک، به جوخه‌های اعدام سپرده شدند. گروه کثیری در زیر شکنجه‌ها جان دادند و به نام اسلام و حاکمیت اسلامی طناب‌های دار قاضی شرع گردنشان را شکست و جانشان را گرفت و خونشان را بر زمین ریخت.

در این میان کم نیستند شمار زندانیانی که در زندان‌های خمینی و خامنه‌ای توسط ماموران مرگ جمهوری اسلامی مورد شکنجه و تجاوز قرار گرفتند و گوشت و پوستشان را دست پرورده‌های نظام جمهوری اسلامی بریدند و روحشان را بیمار کردند. امروز آنهایی که توانستند از دست دژخیمان مرگ بگریزند، به عنوان زندانی سابق در چهار گوشه جهان سختی می‌کشند و از زندگانی مناسبی برخوردار نیستند. اینان در اثر شکنجه‌ها و فشارهای سنگین در زندان‌های جمهوری اسلامی جان و روانشان تخریب شده و هنوز از عوارض آن شرایط غیرانسانی رنج می‌برند و متأسفانه بسیاری از این افراد دیگر قادر نیستند به یک زندگی عادی بازگشت نمایند و نا چیز نیست شمار آنهایی که یا در گوشه‌ای خلوت کرده اند یا دست به خودکشی می‌زنند. نمونه‌ای از این افراد رضا خلعتبری آزاد زندانی سیاسی سابق است که در سن ۵۵ سالگی بعد از بیست سال اقامت در کشور هلند سرانجام بدلیل عواقب شکنجه و جنایات جمهوری اسلامی خودکشی کرد!

موج دیگری از شقاوت رژیم

نقاش کهنه سیاست باز، اکبر هاشمی رفسنجانی که در کلیه کشتارها و خیانت‌های و جنایت‌های ۳۵ سال گذشته شریک بوده امروز یکی دیگر از مهره‌های شعبده خود را به نام حسن روحانی به صحنه آورده است. ملت ایران نباید گذشته نزدیک را فراموش کند و هرگز فریب نیرنگ‌ها این جماعت حاکمان مذهبی را بخورد. تمامی خاک میهن، از خراسان تا آذربایجان و کردستان، از ترکمن صحرا و مازندران و رشت تا اهواز و آبادان و بندرعباس سیستان و بلوچستان، از تهران تا اصفهان و شیراز و لرستان و کرمان، همه آغشته به خون نوجوانان و زنان و مردان از جان گذشته و آرمان خواه می‌باشد. هنوز اشک چشمان مادران

و پدران داغ دیده خشک نشده است که حوادث تازه‌ای بر سر مردم ایران آوار می‌شود. چند ماهی از سر کار آمدن یکی دیگر از مهره‌های جمهوری اسلامی آقای حسن روحانی نمی‌گذرد؛ کسی که در نطق‌های انتخاباتی خود صحبت از اصلاحات و تغییرات می‌کرد که متأسفانه توانست گروهی از مخالفان جمهوری اسلامی ایران به خود خوشبین کند. قول‌های او در ارتباط با بهبود وضعیت اقتصادی و اجازه فعالیت‌های اجتماعی، آزادی زندانیان سیاسی، حقوق زنان، تأمین آزادی‌ها برای دانشجویان و دانشگاه و آزادی فعالیت‌های صنفی برای کارگران نه تنها به نتیجه ای نرسید بلکه هر روز شاهد شرایط فاجعه بارتازه ای هستیم. بنا بر تمامی آمار رسمی از زمانی که آقای روحانی بر مسند کار نشسته تعداد اعدامی‌ها افزایش پیدا کرده و مقررات امنیتی سخت تر شده است. اجرای احکام عدام‌ها هر روز در شهرهای مختلف ادامه دارد. به طور مثال در سه روز گذشته هشت زندانی در زندان دیزل‌آباد کرمانشاه، یک نفر در شهر سمنان، سه نفر در شهر زابل یک تبعه افغانستان در زندان رجایی شهر کرج از طریق چوبه دار اعدام شد. اعدام شده‌اند. از سختی اوضاع اقتصادی چیزی کاسته نشده و در ارتباط با اوضاع اجتماعی و سیاسی تغییراتی بوجود نیامده است. نویسنده این مطلب با توجه به استنادات و دلایلی دیگر که به در موارد گوناگون با اسناد و و ادله منطقی بیان کرده است اصلاحات و تغییر از داخل جمهوری اسلامی به هیچ وجه امکان پذیر دانسته و دلخوش کردن در این زمینه حتی توسط آقای حسن روحانی را از عقل و منطق بدور می‌شمارد.

این روزهای اخیر جامعه ما شاهد اخباری از داخل زندان اوین است که بر اساس آن در بند ۳۵۰ ماموران جمهوری اسلامی با نقشه قبلی به زندانی‌ها حمله ور شده و آن‌ها را مورد ضرب و شتم قرار دادند. در گزارشی که هرانا ارائه می‌دهد آمده است: "حوالی ساعت ۹ صبح پنجشنبه ۲۸ فروردین ماه سال جاری تعدادی نیروی لباس شخصی به منظور بازرسی از بند ۳۵۰ زندان اوین وارد این بند شدند، اگر چه در میان نیروهای لباس شخصی چهره‌های آشنایی همچون آقایان قبادی و بحرینی، مسئولین حفاظت زندان اوین و رجایی شهر (گوهر دشت) کرج و نیز آقایان حسنی و فراران و پاسداران زندان اوین حضور داشتند اما هویت بیشتر افراد ناشناس بود و حتی افرادی با عینک آفتابی و ماسک وارد بند ۳۵۰ شدند." این گزارش در ادامه اضافه می‌کند که "در یک لحظه شاهد حضور بیش از ۵۰ نفر از سربازان زندان اوین در بند ۳۵۰ بودیم که مجهز به باتوم به اتاق یک حمله کردند و ضمن ضرب و شتم زندانیان با مشت و لگد و باتوم نسبت به انتقال آنها به خارج از بند اقدام نمودند" این توهین‌ها و کتک زدن‌ها در حیاط بند ۳۵۰

نیز ادامه پیدا می‌کند. سپس عده ای از زندانیان معترض را به بند ۲۴۰ انتقال می‌دهند و در آنجا با شدت بیشتری رفتار می‌کنند حتی موهای سر آنها را با توسل به زور می‌تراشند. بدین ترتیب تعداد کثیری از زندانیان سیاسی با سر و دست شکسته انواع و اقسام زخم‌ها به حال خود رها می‌شوند. در نهایت پس از اعتراض‌های گوناگون در داخل و خارج کشور عده‌ای از آنها به درمانگاه زندان اوین برای معالجه ارسال می‌گردند. حمایت از این وضعیت ۱۹ تن از زندانیان سیاسی و امنیتی زندان رجایی شهر کرج در حمایت از زندانیان سیاسی بند ۳۵۰ زندان اوین دست به اعتصاب غذا زده و برخی از ایشان موهای خود را تراشیدند. رفتار در بقیه زندان‌های در جمهوری اسلامی هرگز بهتر از این نبوده و نیست و همیشه کوچکترین اعتراض با شدت عمل پاسخ داده شده است.

از نظر من زندانی سیاسی سرمایه معنوی جامعه مدنی است پس با یستی مانند هر سرمایه دیگر ملی مردم جامعه از او و از حقوق او حفاظت کنند. دستگیر کردن و قتل مخالفان برای محروم ساختن مردم ایران از آزادی اندیشه و بیان در جمهوری اسلامی امر تازه‌ای نیست. ضرب و شتم و آزار و شکنجه زندانیان سیاسی در همه دوران این حکومت بی منطق و عدالت ستیز مرسوم و مشهود بوده و جزئیات آن در تاریخ ضبط شده است. اعمال کنندگان این رفتارهای غیرانسانی مشروعیت عملکردهای شنیع خود را از قدرت استبدادی ولی فقیه می‌گیرند و ولی فقیه آمر و مسئول همه جنایاتی است که در این رژیم صورت می‌پذیرد بقیه از قبیل خاتمی، احمدی نژاد و روحانی در عمل نشان دادند که کارگزاران او هستند.

یکشنبه ۷ اردیبهشت ۱۳۹۳ - ۲۷ آوریل ۲۰۱۴

شکست حزب سوسیالیست فرانسه شوکی تازه به یک رویکرد کهنه!



تقی روزبه

اینک که تحولات فرانسه و شکست سنگین سوسیالیست‌ها و حامیان آنها،

بررسی دلایل و پی آمدهای آن را به طور اجتناب ناپذیر در دستورکار کارگران و زحمتکشان و فعالین و کنشگران سیاسی - طبقاتی قرار می دهد، لازم است یک بار دیگر به شماری از مؤلفه های اصلی چنین نقدی به پردازیم:

شکست سنگین حزب سوسیالیست فرانسه گرچه با توجه به روند تشدید بحران اقتصادی و بیکاری، وافت محبوبیت فرانسوا اولاند که او را به رئیس جمهور دارای کمترین محبوبیت (۲۵٪) در طی یک نسل آنهم در زمانی کمتر از دو سال پس از کسب قدرت سیاسی تبدیل کرده بود، امر غیرمنتظره ای نبود. با این همه آن چه که در انتخابات محلی- بویژه مرحله دوم- رخ داد از نظر شدت و ابعاد خود غافلگیرکننده بوده و نشان از عمق بحران و بی اعتمادی دارد. تاکتیک دوقطبی کردن جامعه و بسیج فضای سیاسی علیه راست افراطی هم که گاهی در گذشته ها پاسخ می داد، فایده ای نداشت و حزب حاکم در بیش از ۵۵۰ شهر فرانسه در برابر رقبا شکست خورد. رسانه ها آن را تنبیه حزب سوسیالیست و اولاند و سیاست های آنها توسط مردم نامیدند. شکستی که هم چون یک تکانه سیاسی، نقطه عطف تازه ای در آرایش صحنه سیاسی جامعه بحران زده فرانسوی و چرخش آن بسوی راست را رقم زد. حتی به دو سال اول حاکمیت "سوسیالیست ها" هم نیازی نبود تا راست شکست خورده دوره قبلی که خود سرمنشأ اصلی بحران بشمار می رود بار دیگر سربلند کند و به عنوان بازیگر اول وارد صحنه سیاسی کشور بشود. علاوه بر آن این روند موجب تقویت موقعیت راست افراطی و ضد خارجی جبهه ملی (شبه فاشیست ها) گردید که با بیش از هزار نماینده و اداره ۱۵ شهر وارد شهرداری های مختلف به عنوان یک حزبی دارای پایگاه سیاسی در سراسر فرانسه گشت. برخی ناظران سیاسی از احتمال یک زلزله سیاسی در آینده نزدیک و ناشی از پیروزی مهم این حزب افراطی فرانسه در انتخابات پارلمانی اروپا (احتمال کسب ۲۰ تا ۲۵٪ آراء و تعداد ۲۰ تا ۲۵ نماینده پارلمانی اروپا توسط حزب یک مخالف این اتحادیه و پی آمدهای آن در داخل و خارج فرانسه) سخن می گویند. تحولات ناشی از شکست سنگین و بقولی تاریخی انتخابات شهرداری ها هم چنین کفه موازنه قوا بین گرایش های داخل حزب سوسیالیست را از میانه به سود جناح راست آن تغییر داد. نخست وزیر سابق مسئولیت این شکست را پذیرفت و فرانسوا اولاند نیز مدعی شد که پیام فرانسویان را شنیده است و بلافاصله وزیر کشور فرانسه را که برخی رسانه ها وی را "سازکوزی سوسیالیست ها" نامیده اند و فردی باب طبع راستها و ضد خارجی ها به شمار می رود به نخست وزیری

برمی گمارد. مجموعه این تحولات برای زحمتکشان و تنگدستانی که سیاست نئولیبرالیستی و ریاضت اقتصادی زندگی آنها را هدف گرفته است، دارای پیآمدهای منفی و درعین حال درس های بزرگی است. امتناع سبزه ها از ائتلاف با دولت جدید و انتقاد و سرزنش نیروهای چپ از این تحولات و کژدیسی سران حزب سوسیالیست از پیام مردم فرانسه را باید از نخستین پیآمدها دانست. بدیهی است که در یک محاسبه ساده از سود و زیان سیاست های دوسال گذشته، بازندگان اصلی این شکست زحمتکشان و چپ ها باشند، نه به دلیل تضعیف نفوذ و یا رانده شدنشان از دایره قدرتی که برای ایجاد تحول در اوضاع بیهوده به آن دخیل بسته بودند که به واقع خود موهبتی است برای نقدسیاست های معطوف به قدرت در دوسال گذشته و پرداختن به ریشه ها، بلکه بدلیل شکست راهبردمطعوف به قدرت و سرخوردگی و خدشه واردشدن به اعتمادکارگران و زحمتکشان به عنوان مهمترین سرمایه اشان. نه فقط این تحولات نشان می دهد که تا چه اندازه سوسیال دموکراسی از درون تهی و بی رمق شده و با طناب پوسیده آن نمی توان به چاه رفت، بلکه تأیید این واقعیت که اکنون عملاً مدتهاست یک حزب شبه فاشیستی به عنوان حزب سوم و تأثیرگذار جای چپ سنتی فرانسه را که از دیرباز دارای تشکیلات و سنت نیرومندی بوده گرفته است. البته هر شکست اگر نابودمان نکند، همانطور که اشاره شد درعین حال می تواند به معنی بوجود آمدن فرصتی باشد برای نقد و بازبینی سیاست های حاکم و فاصله گرفتن از آن گونه سیاست ورزی مألوف به حضور در قدرت و ورود چپ به متن واقعی مبارزه طبقاتی و تجدید سازماندهی برپایه راهبردها و کنش رادیکال و در راستای تقویت جنبش های اجتماعی ضد سرمایه داری. در حقیقت نقد و واکاوی ریشه ای این شکست و اجتناب از تقلیل آن به خطاهای موردی و خرده تاکتیک ها، نقدی ناظر بر کل سیاست و پایه های نظری و عملی استراتژی های فرسوده و شکست خورده و درعین حال جان سختی که دیرزمانی است که این چپ را زمین گیر ساخته و به بخشی از ضامم بازتولید سرمایه داری تبدیل کرده است. چنین نقدی باید بتواند موفق به یافتن عوامل و دلایلی شود که از یکسو منجر به نفس تازه کردن بورژوازی مهاجم و نئولیبرال در اوج بحران می گردد و از سوی دیگر موجب پراکندن صفوف کارگران و زحمتکشان و نیروی های چپ و ضد سرمایه داری، و لاجرم بیرون کشیدن چاشنی انقلابی اعتراضات جامعه می شود. درنگ بر تجربه مثبت و منفی جنبش ها و از جمله تحولات فرانسه در برهه های گوناگون همواره واجد اهمیت بوده است. از اینرو به سهم خود در طی مقالات متعددی به ویژه در سال های اخیر تحت عناوینی چون انتخابات فرانسه و چپ گروگان گرفته شده و یا توهمات که بنام چپ رادیکال پراکنده می

شود، و این پرسش که برآستی از "مرکولاند" تا "مرکوزی" چقدر راه هست؟! و... به آن پرداخته ام. طبعاً پاسخ پرسش این بود که راه درازی نیست و توهم پراکنی نکنید!. اکنون با اطلاق عنوان طنزآمیز "سارکوزی سوسیالیست" به نخست وزیر جدید، وهمگن ترشدن چهره سارکوزی و اولاند و سوسیال دموکراسی و نئولیبرالیسم و ریاضت اقتصادی و ریاضت رشد دیگر حتی آن فاصله نه چندان زیاد هم رنگ باخته است و اهمیت اتخاذ یک استراتژی واقعاً چپ و مستقل با زهم بیشتر شده است. اساس آن نقدها از منظر چگونگی چرخه بازتولید سیستم سرمایه داری و نقش مدعیان چپ در آن و تبدیل شدنشان به بخشی از روند بازتولید سازوکارهای سیستم بحران زده حاکم و لو در شکل منتقددرونی آن استوار است. فراموش نکرده ایم ادعای این چپ مدعی رادیکالیزم در زمان روی کار آمدن اولاند را که چگونه با توهم پراکنی خود پیرامون این "سوارکار به گروگان گرفته شده" تمامی سرمایه و اعتبار سیاسی خود را دودستی تقدیم او کرد:

وقتی آقای ملانشون- به نمایندگی از جبهه چپ- بلافاصله پس از برگزاری انتخابات دوراول در میان هواداران خود در پاریس می گوید "من از شما تقاضا می کنم ششم مه، بدون این که در مقابل (رأی خود) چیزی بخواهید، برای فراهم ساختن زمینه شکست سارکوزی درنگ نکنید، گویی برای پیروزی خود من در انتخابات شرکت می کنید"، نه فقط بروشنی گروگان بودن جبهه چپ توسط جناح رفرمیستی را به نمایش می گذارد، بلکه نشان میدهد که او جریانات حامی اش چنان نسبت به مقررات این بازی فی الواقع باخت آشنا که نیازی به تصمیم گیری از طریق مشارکت عمومی و گشودن بحث در بدنه برای تصمیم گیری حول چنین موقعیت هائی نمی بینند. گوئی که میلیونها رأی دهنده به شخص وی رأی داده اند و نه به مطالبات و خواستهائی که اکنون باید از آنها بگذرند! در هر حال جمع کردن ناراضی ترین لایه های اجتماعی جامعه و ریختن سخاوتمندانه آن در سبب حزب سوسیالیست در برابر مترسکی بنام سارکوزی، بخوبی سترونی این چپ و پیوندش با چرخه سیستم و مشارکت حتی فعالش در بازتولید بورژوازی دستخوش بحران را به نمایش می گذارد.

برطبق برخی از این توهم پراکنی ها ادعا می شد گویا با پیروزی اولاند و حزب سوسیالیست، سلطه سیاسی نمایندگان کلان سرمایه داران، نئولیبرالیسم و سرمایه مالی (دوران سرکوزی) با چالش های بزرگی روبرو می شود و گویا مصاف بزرگی در پشت صف آرائی جدید و قدیم جریان دارد که آینده و سرنوشت اروپا را رقم خواهد زد و حزب سوسیالیست فرانسه به رغم سوابق راستش، زیر فشار انتظارات رأی

دهندگان، وخامت بحران و فشار احزاب چپ رادیکال، اینک در یک حالت بینابینی قرار گرفته و ناگزیر است که یک سری از شعارهای چپ رادیکال را پیش به برد و برای انجام قول و قرارهای انتخاباتی خود با کلان سرمایه داران و نمایندگان اصلی آن ها (آلمان و انگلیس و...) درگیر شود. باید در انتظار یک اصطلاح جدی که سرنوشت آینده اروپا را رقم خواهد زد بود... من خیلی خوش بین هستم.

اینک که تحولات فرانسه و شکست سنگین سوسیالیست ها و حامیان آنها، بررسی دلایل و پی آمدهای آن را به طور اجتناب ناپذیر در دستور کار کارگران و زحمتکشان و فعالین و کنشگران سیاسی - طبقاتی قرار می دهد، لازم است یک بار دیگر به شماری از مؤلفه های اصلی چنین نقدی به پردازیم:

الف- سیاست ورزی از نوع درون سیستمی

برای مشروعیت بخشیدن به این نوع از سیاست ورزی درون سیستمی، ادعا می شد و می شود که شرکت در انتخابات کشورهای آزاد سرمایه داری، از دوران مارکس و انگلس تا دوران لینن و تا امروز قاعده بازی در بین احزاب چپ و رادیکال بوده است، بدون این که لحظه ای به نتایج و عواقب بیش از یک قرن و نیم این نوع بازی، حتی اگر توسط آن ها مطرح شده باشد اندیشیده شود! در حالی که مجاز بودن استفاده از پارلمان و یا تربیون کارزار انتخاباتی، آن هم به عنوان یک تاکتیک فرعی برای افشاگری و تقویت صف مستقل جنبش کارگری در جهت تقویت موقعیت خود، هیچ قرابتی با دخیل بستن به شرکت در ساختار قدرت و تبدیل شدن آن به قاعده بازی که منجر به تضعیف موقعیت کارگران و شهروندان می گردد ندارد. وقتی سخن از تاکتیک فرعی می شود، به معنی تأکید بر تاکتیک اصلی بیرون از پارلمان و در متن جامعه بوده و در خدمت هدف درهم شکستن ماشین دولتی (صرف نظر از اینکه از آن چه می فهمیده اند) و نه مشارکت در قدرت بوده است. در سیاست ورزی معطوف به حضور در قدرت و دخیل بستن به آن برای ایجاد تغییر، هیچ سخنی در مورد مشی و تاکتیک مستقل چپ انقلابی گفته نمی شود چرا که خود این نوع سیاست ورزی به جای آن نشسته است. گوئی توده های مردم و استثمارشوندگان سرنوشتی جز تبدیل شدن به نیروی فشار برای این یا آن حزب جهت کسب قدرت ندارند و این در حالی است که آشکارا نبض مبارزه طبقاتی بیرون از پارلمان ها زده می شود و حتی پارلمان ها بدلیل تبدیل شدنشان به ابزار سیاست بورژوازی مورد خشم و اعتراض جنبش های اعتراضی قرار می گیرند. کشش بی وقفه برای حضور در ساختار قدرت، بجای درهم شکستن سروری قدرت بیگانه هیچ قرابت ماهوی با

باروح رهائی بخش آرمان چپ و جنبش های انقلابی ندارد و همین تفاوت بزرگ توضیح دهنده مسخ ماهیت این جریانات و بی اعتنائی گرایش های سنتی نسبت به اخگرسوزان نهفته در جنبش های جدید است. و بهمین دلیل این گرایش ها بیش از آن که اپوزیسیون نظام و منتقد کلیت سیستم باشند در نقش اپوزیسیون درونی سیستم و بخشی از سازوکارهای آن، و خواسته و ناخواسته در نقش سترون سازی مبارزه طبقاتی ظاهر می شوند. سودای تصرف قدرت بیگانه شده و یا مشارکت در آن (درون سیستمی) و دخیل بستن به آن به عنوان اهرم تغییر، بجای نقد قدرت، مبارزه ضدسیستمی و زیرفشارقراردادن نظم طبقاتی توسط جنبش های اجتماعی با هدف درهم شکستن ماشین قدرت، خصلت نمای عمده این "چپ" است

ب- لحظه بینی و بی اعتنائی به فرایند چرخه تولید و بازتولید اقتدار بورژوازی

سرمایه داری بدون مشارکت کارگران و زحمتکشان در چرخه بازتولید خود در همه حوزه ها، اعم از سیاسی و اقتصادی و ایدئولوژیک حتی یک روزهم قادر به تداوم حیات خود نیست. علاوه برآن بطوراجتناب ناپذیری در مقاطعی بدلیل انباشت بحران ها دستخوش عدم تعادل و تکانه های حاد و بالقوه سرنوشت سازی می شود. دراین مقاطع بحران سیاسی و بحران بی اعتمادی مردم به سیستم به اوج خود می رسند که فراهم کننده فرصت های تاریخی گرابنهائی برای خیز و تعرض جنبش های ضدسرمایه داری است. با این وجود در طی ده ها سال شاهد بوده ایم که چگونه بورژوازی با انواع ترفندها و مانورها، با جلب مشارکت کارگران و زحمتکشان و مشخصا بخش های مهمی از نیروهای مدعی چپ، این فرصت ها را سوزانده و با پراکنده کردن صفوف آنها و کانالیزه کردن اعتراضاتشان به سمت سازوکارهای درونی خود و از جمله به کیسه این یا آن فراكسیون خود قادر به عبور از این بحران های سهمگین شده است.

بازتولید موقعیت بورژوازی دچار بحران که بندنافش با کار و ارزش اضافی و استثمارگره خورده است، بدون تمکین و همراهی مولدین واقعی ثروت و قدرت یعنی کارگران و استثمارشوندگان و کنش گری شهروندان در همه عرصه ها ممکن نیست. در عرصه سیاسی که موضوع این نوشته است سواى قهر و زور مستقیم به عنوان عامل اصلی حفظ اقتدار که البته کاربرد آن محدوده ها و دشواری های خود را دارد، از رقابت های انتخاباتی و چرخش قدرت سیاسی در میان احزاب هم چون موج شکنی برای کنترل امواج نارضایتی عمومی بهره می برد. در این رابطه تناوب و

گردش کارگزاران اجرائی بین جریان‌ها راست و یا جریان‌ها با برچسب چپ و سوسیالیسم عملاً به ابزارمهمی برای کنترل منازعات طبقاتی و نجات نظام از نارضایتی‌های انباشته شده، رازوارگی "دموکراسی" و وانمودکردن آن به عنوان حاکمیت مردم برسرنوشت خود می‌گردد. در کشورهای مرکزی سرمایه داری نقش سوسیال دموکرات‌ها بویژه در طی چندین دهه اخیر تعرض نئولیبرالیستی، جز خدمت بی‌ریا و تمام‌عیار به سرمایه داری برای گذر از بحران‌ها و کنترل امواج نارضایتی عمومی نبوده است. در این‌گونه صف آرائی‌های انتخاباتی معمولاً دو حزب اصلی راست و شبه چپ وجود دارند که ضمن داشتن برخی اختلافات در شیوه‌ها و حداکثر درآهنگ پیشبردسیاستهای مشترک، اما در حفظ نظام و نجات آن از بحران اتفاق نظر دارند. درحقیقت سیاست اصلی و جهت‌گیری کلی همواره توسط راست‌ترین جناح‌های سرمایه دیکته می‌شود، و در کنار یک حزب باصطلاح چپ بزرگ شده و بزرگ، طیف رنگارنگی از سازمان‌ها و احزاب کوچکتر در هر دوسو وجود دارند که معمولاً در ائتلاف و همسوئی و بده و بستان با جریان‌ها نزدیک به خود برای به دست آوردن سهمی از کیک قدرت، سیاست ورزی می‌کنند.

ج- نقش چپ در فرایند چرخه بازتولید نظام سرمایه داری

درست در زمانی که اعتماد عمومی به سیستم در حال فرو ریختن است، و امکان پرده برداری از چهره رازورزانه "دموکراسی نیابتی" فراهم می‌شود، این چپ با داغ کردن معرکه انتخابات و شرکت در بازی بهرحال باخت باخت و ورود به صحنه بازی در نقش متحدین اقماری، به نجات سیستم می‌شتابد.

نتایج این نوع سیاست ورزی اما این سؤال را در برابرکنشگر ضد سرمایه داری مطرح می‌سازد که آیا براستی این اولاندها و اولاندها هستند که اسب تروای چپ و جنبش اعتراضی در رخنه به صفوف سرمایه داران محسوب می‌شوند یا برعکس این "چپ رادیکال و ضد سرمایه داری" هستند که به اسب تروای بورژوازی برای رخنه در صفوف جنبش و متشتت کردن صفوف آن تبدیل می‌شوند؟! پاسخ به این سؤال امروزه با نگاهی به تجارب صورت گرفته نباید چندان دشوار باشد و بحران اخیرفرانسه نیز در کنه خود پاسخی قاطع و گزنده به این سؤال است: اگر به جای قرارگرفتن در خارج از چرخه بازتولیدسیستم به مثابه کنشگر ضد سرمایه و دارای مشی مستقل و حضور در آنجا که نبض مبارزه طبقاتی می‌تپد، بخواهیم از میان دوگانه‌های موجودی چون سارکوزی یا اولاندها، اوباما یا رامنی‌ها برگزینیم همیشه در همان جاده ای خواهیم راند که بورژوازی خواهان است.

د- چپ با کدام استراتژی؟

چپ برای خروج از این گرداب تباہ کننده چه می تواند بکند؟. قبل از هرچیز به عنوان پیش شرط هرگونه استراتژی مستقل او باید درس های لازم از تجربیات سترون و شکست خورده گذشته مبنی بر مشارکت (مستقیم و غیرمستقیم) در ماشین قدرت را به امید تحول جدی در وضعیت فرا بگیرد. هیچ چیز بیش از این آموزه تا مغز استخوان رسوخ کرده جامعه طبقاتی و احزاب متعلق به آن را که گویا وظیفه حزب و سازمان و یا جنبش طبقه کارگر مبارزه برای کسب قدرت سیاسی است، بیانگر مسخ شدگی چپ و حل شدگی آن در سیستم نیست. چپ تا جامعه طبقاتی دائر است کارکردی جز مبارزه علیه قدرت و از منظر ضد قدرت و نه دست بدست کردن کردن آن، ندارد. نباید فراموش کرد که در جوامع طبقاتی مقوله قدرت اساساً در قدرت بیگانه و جدا شده از مولدین و صاحبان واقعی آن وجود خارجی دارد. با یگانگی سوژه و قدرت و بازگشت قدرت به منشأ اصلی خود، مقوله قدرت طبقاتی و بیگانه شده و البته سرکوبگر (از جمله نهادی بنام دولت) بلاموضوع می شود. آن چه که در بهترین حالت دموکراسی نمایندگی و غیرمستقیم خوانده می شود، با استناد به تجارب تاریخی، معنایی جز تفویض قدرت به بورژوازی و سلطه گران نداشته و ندارد. قدرت وقتی واگذار شد، علیرغم همه شرط و شروط های حقوقی و اغواکننده اش، غیرقابل کنترل و سرکوبگر می شود. برعکس تحقق قدرت اجتماعی، وحدت جامعه و قدرت بیگانه شده، چیزی جز "خودگردانی" کارگران و زحمتکشان و زائل شدن "قدرت بیگانه شده" نیست. چپ به مثابه بخش فعالی از جنبش ضد سرمایه داری وظیفه ای مهم تراز بارور ساختن نظری و عملی خودگردانی به مثابه تنها بدیل سرمایه داری ندارد.

تنها در پی دست شستن از تصرف ماشین دولتی و حرکت در مسیر درهم شکستن آن است، که راه برای استراتژی رهائی بخش گشوده می شود. در بیان دیگر، سوسیالیسم به معنای اجتماعی کردن توأمان ثروت و قدرت جدا و بیگانه شده از کف مولدین است. تجربه کلان قرن بیستم ثابت کرد که نمی توان تولید و ثروت متعلق به جامعه را بدون اجتماعی کردن قدرت و به نیابت از آنان ولو با خلوص نیت کامل و انقلابی و با عناوین و توجیهات گوناگون، متحقق ساخت. برعکس حاصل چنین فرایندی، پس از فرونشستن گرد و خاک، به جز بازتولید نظام مزدوری و استثمار، و عروج یک هیولای سرکوب گر برفراز جامعه نخواهد بود.

نتیجه:

آنچه که بخش وسیعی از مدعیان چپ را آچمزومجاب به شرکت در چرخه بازتولید سیستم می کند، همانا افسون رئال پلتیک است که با منطق گزین بین بدو بدتر، به جای دینال کردن مشی مستقل به گزینه که بورژوازی در مقابلش قرارداد مبادرت می کند. بدبختانه پیدایش راست افراطی بر این افسون شدگی افزوده و سبب می شود که حتی چپ ها از ترس مرگ خودکشی کنند و آراء خود را - بدون هیچ ناراحتی وجدان و چشم داشتی- حتی به کیسه امثال سارکوزی ها و شیراک ها بریزند! در حالی که اگر چپ گریبان خود را از این افسون شدگی برهاند، بستروافق های دیگری برای حرکت پدیدار می شود.

اجازه دهید یک لحظه در نزد خود بدترین سناریو را به تصویر بکشیم: فرض کنید که راستهای افراطی به جای شیراک ها و سازکوزی ها و اولاندها قدرت را در دست بگیرند. آنگاه چه می شود؟ اگر بورژوازی با چهره واقعی تر و کمتر توش شده مانند خانم ماری لوپن سکاندار هدایت ماشین قدرت بشود، تازه آغاز بحران مضاعف در نظام است. چرا که مبارزه طبقاتی را بشدت تشدید کرده و صحنه بازی و صف آرائی های سنتی بورژوازی را بهم ریخته و ناخواسته فرصت می دهد که جنبش کارگری و چپ در سیمای رادیکال تری به صحنه بیایند. در جهان امروز یعنی عصر جهانی شدن و عصر ارتباطات و اطلاعات، نقش آفرینی دولت -ملت های از نوع هیتلری که بخواهد جهان را به توپره بکشد تمام شده است و حضورشان به مثابه سکاندار قدرت، جزاقتلال در انباشت سرمایه نخواهد بود. علاوه بر این لوپن ها و امثال او چه خواهند کرد که جناح های دیگر بورژوازی آن را انجام نمی دهند و یا نخواهند داد. برعکس آنها نیز از فوبیای مهاجرت سود خواهند جست، منتها سنجیده تر و لاجرم موفق تر از امثال لوپن ها. برخی ادعاهای دیگر چون خروج از حوزه یورو نه فقط ممکن نیست، بلکه بحران را در فرانسه سراسری می کند. بنابراین راست افراطی حتی اگر به قدرت برسد و اگر اصرار بر اهداف خود داشته باشد، کاری جز کم کردن گور خود نخواهد داشت و وجودش حاصلی جز تشدید شکاف های درونی اردوگاه سرمایه نخواهد داشت. آن چه مهم است افشاء این راست و نیز سایر فیراکسیون های کمپ بورژوازی است که نتوانند مطالبات فاشیستی و ارتجاعی این جریان را به نام کارگران و زحمتکشان جا بزنند. چنانکه بی بی سی در گفتاری پیرامون پی آمدهای موفقیت جبهه ملی فرانسه در انتخابات اخیر شهرداری ها و شانس بازهم بیشتر آن در انتخابات پارلمانی اروپا از احتمال تبدیل شدن آن حزب کارگری که گویا می تواند جایگزین حزب کمونیست فرانسه گردد سخن به میان آورده است!*

مهم آنست که رقابت ها وصف آرائی های درون کمپ بورژوازی نتواند استراتژی مستقل و معطوف به تقویت جنبش طبقاتی را تحت الشعاع خود قرار بدهد. بگذار ما نیروی خود را -هرمقدار که باشد- برای اهداف و مسيرمستقل خود بکارگیریم و بذره های خود را نه در خاک شوره زار آنها بلکه در زمین متعلق به خودمان و در خدمت مبارزه طبقاتی بیافشیم. اگر روزی کارگران و زحمتکشان و همه شهروندان ناراضی از سیستم تصمیم بگیرند، حرکت مستقل خود را انجام دهند و به آنها و سایر مدافعان سیستم رأی ندهند و ازبازی در بساط آنها و چرخه بازتولیدشان سرباززنند، آنگاه ابتکار عمل از دست بورژوازی خارج شده و به اردوی مقابل منتقل می شود. اما این رویداد هم در یک روز درخشان آفتابی اتفاق نخواهد افتاد بلکه راه آن از هم اکنون توسط رادیکال ترین کنش گران و نیروهای ضد سرمایه داری هموار می شود. چه اگر بخواهد نقش مؤثری در بسیج نیروهای ضد سیستم داشته باشد، آن را تنها می تواند حول استراتژی و تاکتیک مستقل جنبش طبقاتی و پیرامون خواسته ها و مطالبات واقعی آن انجام بدهد. و بر اساس همین نیروی مستقل و مطالبات مستقل است که می تواند تأثیر مثبتی بر روندهای جامعه بگذارد، به افشاء و مهار اقدامات و سیاست های ضد انسانی راست ترین و ارتجاعی ترین نیروها همت به گمارد و برای تحمیل مطالبات واقعی مردم به طبقات حاکمه فشار وارد کند و برای رسیدن به اهداف خود از شکاف های درونی اردوی بورژوازی به سود تقویت جبهه مقاومت مردمی و در خدمت تقویت مشی مستقل خود سودجوید، بدون آنکه نیازی به مشارکت در بساط آنها و گرفتن سهمی از قدرت داشته باشد.

۱۸.۰۱.۱۳۹۳ - ۲۰۱۴-۰۴-۰۷

نگاه کنید به گفتگوهای رادیو همبستگی و رادیو وتلوویزیون برابری با ر. بهروزفراهانی پیرامون انتخابات فرانسه

http://www.taghi-roozbeh.blogspot.de/۲۰۱۲/۰۵/blog-post_۲۴.html#more

http://www.taghi-roozbeh.blogspot.de/۲۰۱۲/۰۴/blog-post_۳۰.html#more

http://www.taghi-roozbeh.blogspot.de/۲۰۱۲/۰۵/blog-post_۳۱.html#more

<http://www.taghi-roozbeh.blogspot.de/۲۰۱۲/۰۹/blog-post.html#more>

*- بی بی سی: بسیاری از تحلیلگران می گویند جبهه ملی به صورت حزب جدید طبقه کارگر در می آید و احتمال دارد جای حزب کمونیست سابق را بگیرد. حزب کمونیست در دهه ۱۹۶۰ یک حزب سوم واقعی بود که احزاب اصلی راست و چپ

منشور حقوق شهروندی دولت روحانی طرحی برای حفظ دولت فراگیر دینی

شیدان وثیق

حقوق بشر و شهروندی در درجه اول و قبل از هر چیز امر خودِ جامعه مدنی است و نه دولت ها و قدرت های حاکم. این جنبش های اجتماعی و جامعه مدنی هستند که حقوق شهروندی و بشری را از طریق مبارزه و دخالت گری اجتماعی- سیاسی خود تبیین می کنند، به دست می آورند و سپس اجرای آن ها را زیر کنترل و نظارت خود قرار می دهند.

پیش نویس منشور شهروندی دولت روحانی در ۵ آذر / ۲۶ نوامبر گذشته منتشر می شود. از آن زمان تا کنون، پاره ای از فعالان سیاسی و جامعه مدنی در خارج و داخل کشور در باره ی این منشور اظهار نظر کرده اند. بخشی که خود را مطالبه محور می نامد به استقبال مشروط منشور رفته است. بخشی دیگر، به ویژه در میان جنبش مستقل زنان، دست به نقد و افشای آن زده است. من در این نوشتار کوشش می کنم از موضع بررسی مسایل اجتماعی در جمهوری اسلامی از دیدگاه سه سلطه حاکم بر جامعه یعنی سلطه دولت ضد دموکراتیک، سلطه دین و روحانیت و سلطه مناسبات سرمایه داری، این منشور را به منزله طرحی برای حفظ دولت فراگیر (تمامت خواه) دینی در ایران مورد بررسی قرار دهم.

طرح دستگاه امنیتی- استراتژیک رژیم

منشور شهروندی دولت روحانی، فرآورده ی مستقیم دستگاه دولتی است. از مرکز تحقیقات استراتژیک و امنیتی رژیم که سیاست های کلان رژیم جمهوری اسلامی را طرح ریزی می کند برخاسته است. پیش نویس منشور حقوق شهروندی را این مرکز به منظور حفظ امنیت کشور و مصلحت نظام

نگاشته است. "دولت اعتدال" ریشه در همین مجمع دارد. سیاست خارجی و هسته ای کنونی دولت ایران پس از روی کار آوردن حسن روحانی در انتخابات دوره ی یازدهم ریاست جمهوری در همین مرکز طراحی شده است.

معاونت حقوقی ریاست جمهوری با صدور اطلاعیه‌ای اعلام می‌دارد که بر اساس وعده روحانی در انتخابات به مردم، منشور حقوق شهروندی را منتشر می‌کند. در این اطلاعیه آمده است که منشور پیش نویس با همکاری دانشگاهیان، حوزه‌های علمیه، اندیش‌مندان و نخبگان جامعه تهیه شده است. این "نخبگان" که نامشان اعلام نمی‌شود در واقع کسانی هستند که با مرکز تحقیقات استراتژیک و امنیتی رژیم همکاری می‌کنند. اطلاعیه در عین حال توضیح می‌دهد که طرح منشور به مدت یک ماه برای اظهارنظر عموم عرضه می‌شود و پس از جمع‌آوری و اعمال نظرات رسیده به عنوان پیش نویس رسمی تقدیم رئیس‌جمهور می‌گردد.

بدین ترتیب ما با پیش‌نویسی رو به رو هستیم که در درون اتاق‌های دربسته مرکز تحقیقات استراتژیک رژیم با همکاری کارمندان به همان سان مخفی این مرکز طراحی و تدوین می‌شود و به مناسبت گزارش تبلیغاتی صد روزه دولت روحانی از طرف معاون ریاست جمهوری منشور می‌شود. سپس یک ماهی برای اظهار نظر مردم فرصت داده می‌شود تا نهایی شود. شتابزدگی در کار چنان هویداست که حدود ۳۰۰ نفر از فعالان جامعه مدنی ضمن استقبال از منشور در نامه ای به رئیس‌جمهور می‌خواهند که زمان اعلام نظر مردم تمدید شود و هم چنین "امکان برخورداری تمام گروه‌های زنان، دانشجویان، فرهنگیان، دانشگاهیان، حقوق‌دانان، هنرمندان، نخبگان، فعالان مدنی، گروه‌های فکری-سیاسی-اجتماعی از فضا و شرایط مناسب برای برگزاری نشست‌های عمومی در این زمینه فراهم گردد".

در آینه ی قانون اساسی جمهوری اسلامی

از همان ابتدا در دیباچه ی متن اعلام می‌شود که این منشور نظر به "شریعت مبین اسلام"، "قانون اساسی جمهوری اسلامی" و "فرمان هشت ماده ای امام خمینی در باره ی حقوق مردم... و لزوم اسلامی شدن روابط و قوانین (۲۴ آذر ۱۳۶۱) و بالاخره منویات ولیه فقیه ارایه می‌گردد.

منشور از سه فصل تشکیل شده است: قواعد عمومی، مهم ترین حقوق شهروندی و سازمان کار بر اجرای منشور.

در فصل اول آمده است: کلیه اتباع ایران... از حقوق شهروندی ... پیش بینی شده در قوانین و مقررات برخوردار می باشند(ماده ۱-۱). در ماده بعدی (۱-۲) تصریح می شود که مفاد منشور باید به گونه ای سازگار و هماهنگ با سایر قوانین و مقررات تفسیر و اجرا شود.

بدین ترتیب اگر حقی در منشور تبیین شود که در قوانین دیگر نباشد، این حق جدید باید با قانون اساسی و دیگر قوانین موجود یعنی بنابراین با اصول اسلامی سازگار باشد.

در همین فصل دوباره تصریح می شود که : دستگاه های اجرایی موظفند... نسبت به فراهم نمودن زمینه ی اجرا، نظارت و توسعه این مصادیق (منظور همان حقوق شهروندی است) در چارچوب قانون اساسی جمهوری اسلامی و شرع مقدس اسلام و سایر قوانین و مقررات اقدام نماید.

در ماده آخر این فصل(۱-۶) با صراحت تاکید می شود که این منشور در مقام ایجاد حقوق و تکالیف جدید و یا توسعه و تضییق آن ها نمی باشد و صرفاً بیان مجموعه ای از مهم ترین حقوق شهروندی است که یا در قوانین جاری... شناسایی شده اند و یا این که دولت با پیشنهاد لوایح قانونی در جهت تحقق آن ها تلاشی جدی... معمول خواهد داشت.

منشور، بدین سان، ملغمه ای از قانون اساسی جمهوری اسلامی و دیگر قوانین موجود است. تصویری در آینه ی قانون اساسی تبعیض آمیز جمهوری اسلامی است. در آن جا نیز که می خواهد حق شناسایی نشده ای را تبیین کند آن را به صورت لایحه قانونی باید به مجلس برسد و از زیر تیغ شورای نگهبان و شرط عدم مغایرت با شرع اسلام بگذراند.

در فصل دوم و اصلی منشور که به بیان حقوق شهروندی پرداخته می شود و سه چهارم متن را در بر می گیرد، کمتر ماده ای را می توان یافت که پس از اعلام حقی بلافاصله آن را محدود نسازد و پس نگیرد. با افزودن شرط هایی چون: بر مبنای موازین قانونی(۳-۱)؛ در چارچوب قوانین و مقررات(۳-۳)، با رعایت قانون (۳-۱۱)؛ در قالب ضوابط قانونی اعلام شده(۳-۱۳)؛ در چارچوب قانون(۳-۱۵)؛ در صورتی که مخل به مبانی اسلام نباشد(۳-۱۶)؛ در حدود قوانین و در صورتی که برخلاف امنیت ملی نباشد(۳-۱۹)؛ با حفظ وحدت ملی و تمامیت هویت ایرانی(۳-۲۲)؛ در چارچوب قوانین و مقررات(۳-۲۳) و غیره.

چند نمونه را به طور ویژه مورد توجه قرار می دهیم.

در ماده ۱-۱، تعریف می شود که حقوق شهروندی تنها "اتباع" ایران

را در بر می گیرد. به بیانی دیگر، منشور شامل همه ی انسان های ساکن کشور نمی شود. بخش هایی از ساکنان ایران از جمله مهاجران افغان از حقوق شهروندی برخوردار نمی شوند. از سوی دیگر، نه در این منشور و نه در قانون اساسی و دیگر قوانین هیچ گاه سخنی از «حقوق بشر» به میان نمی آید، با این که دولت ایران اعلامیه جهانی حقوق بشر سازمان ملل در سال ۱۹۴۸ را امضا کرده است و جمهوری اسلامی هیچ گاه امضای ایران را پس نگرفته است.

منشور در همین ماده بسیاری از ویژگی های تبعیض آمیز دین سالاری را از قلم می اندازد. از جمله تبعیض مذهبی و دینی. بدین ترتیب و در راستای قانون اساسی، بخشی از شهروندان چون بهائیان، آگنوستیک ها، بی خدایان و غیره از چارچوب شهروند صاحب حق خارج می شوند.

در ماده ۳-۱، شهروندان از حق حیات برخوردارند. هیچ شهروندی را نمی توان از حق حیات محروم ساخت، مگر بر اساس حکم دادگاه ها... بر مبنای موازین قانونی.

پس با توجه به این که در ایران بنا بر قانون اسلام، اعدام اجرا می شود، منشور، با این بیان خود، خود را نقض می کند. از یکسو می گوید که شهروندان از حق حیات برخوردارند و در جمله ی بعدی با آوردن شرط مبنای موازین قانونی می گوید که شهروندان از حق حیات برخوردار نیستند.

در ماده ۳-۱۱، شهروندان از حق آزادی اندیشه و بیان و... برخوردارند. بلافاصله در جمله بعدی افزوده می شود: این حق باید با "رعایت قانون باشد". در بند ۳-۱۶: دولت به آزادی نشریات و مطبوعات، رسانه ها و غیره در صورتی که مخل به مبانی اسلام یا حقوق عمومی نباشند، در چارچوب قانون احترام می گذارد.

اما این "قانونی" که در چارچوب آن حق آزادی اندیشه و بیان اعطا می شود چیزی نیست جز قوانین مربوط به اقدام علیه امنیت ملی، قانون مطبوعات و به موجب آن اختیارات بی شمار برای توقیف نشریات و غیره. و این "مبانی اسلام" که حقوق شهروندی نباید مخل آن باشند همانا تبلیغ علیه نظام، توهین به رهبر و مقدسات و غیره است که حق آزادی اندیشه و بیان در ایران را از افراد سلب می کند.

منشور در زمینه ای حتما نسبت به قانون اساسی پس رفته است. حتی چون آزادی راه پیمایی بدون حمل سلاح، به شرط آن که مخل به مبانی اسلام نباشد (اصل بیست و هفتم قانون اساسی) در منشور وجود ندارد.

در ماده ۳-۱۰۷ آمده است که حق پوشش، مقید به هماهنگ بودن آن با معیارهای اسلامی - ایرانی است.

در این منشور نه تنها هیچ ماده ای مستقل برای زنان، این نیمی از جمعیت ایران، تبیین نشده است، نه تنها اشاره ای به تبعیضات، نابرابری ها و بی عدالتی های گوناگون نسبت به زنان نمی شود بلکه مانند سایر ماده های منشور، حق انتخاب پوشش که از جمله حقوق شخصی انسان هاست را منوط به هماهنگ بودن آن با معیارهای اسلامی یعنی به شرطی می کند که در دین سالاری حاکم بر ایران کنونی بانی تبعیض ها و نابرابری های بی شمارند.

لیبرالیزاسیون اقتصادی در زیر سلطه دولت فراگیر

در پهنه ی اقتصاد یعنی سرمایه گذاری، رقابت آزاد، بازار و قانون مدار کردن مناسبات سرمایه داری، منشور به طور مشخص در سه ماده تحت عنوان شفافیت و رقابت، وظایفی برای دولت طرح می کند که شاید تنها ویژگی این منشور را نسبت به دیگر قوانین تشکیل دهند.

در ماده ۳-۴۲ آمده است که دولت موظف است از طریق تنظیم و تصویب قوانین و مقررات رقابتی و ضد انحصاری... رقابت سالم و قانونمند همه افراد و بازی گران اقتصادی جامعه را در بازار تضمین کند.

در ماده ۳-۴۳: دولت موظف است اطلاعات اقتصادی را به صورت شفاف در دسترس همه قرار دهد... با هدف ایجاد رقابت برای همه ی مردم، روشن است که منظور از مردم در این جا همانا صاحبان سرمایه است.

در ماده ۳-۴۴: دولت موظف است ثبات در تصمیمات اقتصادی خود؛... برطرف شدن پدیده فرایندهای پیچیده فراروی سرمایه گذاری و تولید؛... گسترش مناسبات و پیوندهای منطقه ای و حضور فعال در بازارهای جهانی با هدف توسعه مبادلات اقتصادی و تجاری... را در سرلوحه برنامه های خویش قرار دهد.

از آن چه که رفت می توان نتیجه گرفت که انگیزه طراحان منشور و «دولت اعتدال» از انتشار چنین منشوری، در عین حال، قانون مدار کردن اقتصاد سرمایه داری آزاد و رقابتی در ایران و رشد و توسعه قانون مند روابط اقتصادی و تجاری با کشورهای منطقه و جهان است. سیاست خارجی رژیم در زمینه تنش زدایی، حل مساله اتمی، برقراری مناسبات با غرب، آغاز مذاکرات اقتصادی با بنگاه های بزرگ جهانی و بویژه غربی برای سرمایه گذاری در ایران... مجموعه ای را تشکیل می

دهند که منشور می خواهد پایه های قانونی بنیادین و کلان آن را فراهم سازد.

اما این لیبرالیزاسیون اقتصادی (نمونه ی دیگر آن را در دولت رفسنجانی داشتیم) به معنای روی کرد حاکمان ایران به نئولیبرالیسم نیست. در ایران کنونی سلطه ی دولت فراگیر که متکی بر سه عامل تعیین کننده ی نظام جمهوری اسلامی یعنی رانت نفتی، دستگاه روحانیت و نیروی سرکوب گر پلیسی - انتظامی است، شرایطی را به وجود می آورد که بازگشت به سرمایه داری کمپرادور دوران پهلوی دوم و یا غلبه سرمایه داری خصوصی به شکلی که امروزه در غرب حاکم است نه امکان پذیر است و نه طرفداران نیرومندی در هیئت حاکمه و یا حتی در میان سرمایه داران ایران دارد. برعکس، نمونه های شرقی که رشد و توسعه ی سرمایه داری وحشی و حریص را در زیر سلطه و کنترل دولتی تمامت خواه تأمین و تضمین کند (چون نمونه چین)، بیش از هر شکلی دیگر برای رژیم هایی چون جمهوری اسلامی الگو می شوند.

طرحی برای حفظ و تحکیم نظام دینی

در این بررسی اجمالی مشاهده کردیم که منشور حقوق شهروندی طرح مرکز تحقیقات استراتژیک و امنیتی رژیم است. در "اتاق فکر" در بسته و مخفی حاکمیت تهیه می شود. در زمانی طراحی و تهیه می شود که چندی قبل از آن دولت به اصطلاح معتدل روحانی در ایران با برنامه ریزی و سازماندهی قبلی برای اجرای اصلاحاتی در سیاست های داخلی و خارجی جهت حفظ و تحکیم نظام به لحاظ اوضاع وخیم اقتصادی و نارضایتی مردم از این وضعیت به روی کار می آید. در حقیقت، در این سال های اخیر، چند رخ داد مهم در ایران و جهان جناح هایی از حاکمان ایران را به سوی تبیین تدابیری جدید در سیاست های خود سوق داده اند.

در داخل کشور، جنبش همگانی خرداد ۱۳۸۸، پس از سی سال حکومت جمهوری اسلامی، زنگ خطری جدی برای غالب ترین جناح حاکمیت متکی بر ولایت فقیه به شمار رفت.

در جهان، جنبش های بزرگ و خیابانی مردم عرب دیکتاتوری های دیرینه ی خود را بر می اندازند. این جنبش ها به ویژه نشان می دهند که اکثریت بزرگی از مردمان این کشورها (در ایران نیز وضع بدین گونه است)، خواهان دموکراسی، حکومت قانون، کار، عدالت، مشارکت در امور و زندگی بهتر هستند. مُدل غالب در ذهنیت عامه نیز آن چیزی است که

شبانه روز در کشورهای دموکراتیک غربی از طریق شبکه های جهانی تصویری و رسانه ای مشاهده می کنند، می خوانند و یا می شنوند. نمونه های جنبش های میدانی و خودانگیخته در تونس، مصر و امروز اوکراین، رژیم های ضد دموکراتیک از چین تا آمریکای لاتین با گذر از روسیه و خاورمیانه، از جمله حاکمان ایران را به فکر و تدبیر برای حفظ خود وا داشته اند.

از سوی دیگر فشارهای اقتصادی بین المللی بر جمهوری اسلامی، تحریم ها و نارضایتی سرمایه داران ایران و نه تنها بخش مدرن آن ها بلکه لایه های سنتی در بازار، اتاق اصناف و بازرگانی... عواملی می شوند که می توانند حداقل بخشی از حاکمیت اسلامی را به سوی طرح ریزی تدابیری جدید در جهت منافع سیستم، حفظ و تحکیم سلطه خود بر جامعه سوق دهند.

منشور حقوق شهروندی بیش از آن که در باره ی حقوق شهروندان صحبت کند در هر جا به تکالیف آن ها نسبت به دولت می پردازد. هر جا که حقی را بر می شمارد تکلیفی را به نام پیروی از قانون اساسی اسلامی و دیگر قوانین تبعض آمیز یادآور می شود. هر جا که حقی اعطا می کند بی درنگ آن را به حکم قانون اساسی و شرع اسلام پس می گیرد. نقش مقتدر دولت و دخالت آن در تمامی حیات زندگی آدمی از بدو تولد تا مرگ حتا در غم ها و شادی های شان را تثبیت می کند (ماده ۳-۸). از این راه است که منشور در خدمت ایجاد شرایط عینی و ذهنی (ایدئولوژیکی) استمرار و استحکام سلطه ی همه جانبه دولتی دینی، مقتدر، تمامت خواه، پلیسی و کلان سرمایه دار در ایران قرار می گیرد.

حقوق بشر و شهروندی در درجه اول و قبل از هر چیز امر خود جامعه مدنی است و نه دولت ها و قدرت های حاکم. این جنبش های اجتماعی و جامعه مدنی هستند که حقوق شهروندی و بشری را از طریق مبارزه و دخالت گری اجتماعی- سیاسی خود تبیین می کنند، به دست می آورند و سپس اجرای آن ها را زیر کنترل و نظارت خود قرار می دهند.

جنبش های اجتماعی در ایران می توانند ترفندهای رژیم از نوع منشور شهروندی دولت روحانی را از طریق مبارزه، مخالفت و افشاگری نقش بر آب سازند. در برابر سه سلطه اصلی در جمهوری اسلامی یعنی سلطه دولت ضد دموکراتیک، سلطه دین و روحانیت و سلطه مناسبات سرمایه داری، جنبش های زنان و جامعه مدنی، جنبش های کارگری و جنبش های دموکراتیک ملیت ها می توانند زمینه های عینی و ذهنی تغییرات

ساختاری در جامعه ی امروز و آینده ایران را فراهم سازند. آن ها می توانند، در هم سویی، هم گرایی و هم کوشی با هم، فرایندی ساختارشکن، انقلابی با خصلتی دموکراتیک، ضدسیستمی، رهایی خواهانه و برابری طلبانه ایجاد کنند و به عمر نظام جمهوری اسلامی پایان دهند.

مارس ۲۰۱۴ - اسفند ۱۳۹۲

cvassigh@wanadoo.fr

استانداردهای مکتب مصدق و تئوری حکومت ملی

فرهنگ قاسمی

مصدق یک سیاستمدار منطقی و ناخدایی بود که هدفش استقلال و رهایی ملت ایران از استثمار و استبداد می بود. او میخواست حکومت ملی را در ایران بنا نهاده و دموکراسی را رشد داده به حاصل برساند. در این راه نه از خدا کمک میخواست و نه از ایدئولوژی و مکتبهای سیاسی موجود و مرسوم.

به مناسبت چهاردهم اسفند و بیست و نهم اسفند که هر دو خاطره مبارزات دکتر مصدق را زنده می کنند این مقاله که در روز پنجشنبه ۲۱ مهر ۱۳۸۴ - ۱۳ اکتبر ۲۰۰۵ انتشار یافته با اصلاحاتی چند و تغییر عنوان از "استانداردهای مکتب مصدق و حکومت ملی" به "استانداردهای مکتب مصدق و تئوری حکومت ملی" برای ارائه به علاقمندان به نهضت ملی ایران و هم میهنان گرامی تجدید چاپ می شود.

اگر دهخدا او را در حد پرستش دوست می دارد مجاز نمی گوید. مصدق در اعتقاداتش کوچکترین تردیدی نداشت، چون خودش صادق بود رفتار و کردارش جز صداقت نبود، بر سر منافع و حقوق ملت ایران هرگز مماشات نکرد. در مقابل دشمنان داخلی و خارجی کوچکترین سستی از خود نشان نداد. شخصیت مصدق قابل مقایسه با هیچ یک از شخصیت های ملی ایران نیست، کسانی که او را در کنار بقیه سیاستمداران ایرانی قرار

می‌دهند مصدق و تاریخ نهضت ملی ایران را به درستی نشناخته‌اند. مصدق مرد سیاسی با تجربه‌ای بود که با تکیه به قدرت و پشتیبانی مردم و قانون، شخصی مثل قوام‌السلطنه که خود سیاست‌مداری برجسته بود را از قدرت کنار گذاشت. وقتی نهاد دربار و سلطنت و آیت‌اله کاشانی، بقایی، مکی، حزب توده علنا به مخالفت و مبارزه با او بلند شدند. هنوز قدرت سیاسی را در دست داشت به همین جهت آمریکا و انگلیس چاره‌ای جز کودتا علیه حکومتش نداشتند. اقدامات سیاسی و اجتماعی مصدق به ویژه بعد از جنگ جهانی دوم و در دوران حکومت ملی چنان با ارزش و درس‌آموز بود که شخصیت‌هایی چون نهر، ناصر، لومومبا... از او تجلیل کرده و او را مورد حمایت و تجلیل قرار دادند. مصدق قدرت استعماری انگلیس را، بدون این که قطره‌ای خون از دماغ کسی جاری شود، فقط با مذاکره، منطق، استدلال و قانونمندی از ایران بیرون راند.

سیاست برای دکتر مصدق قبل از هر چیز یک طرز تفکر باز، محققانه، منطقی و مبنی بر واقعیت‌ها و پویایی جامعه بود. در اقدامات سیاسی مصدق یک متدلوژی پیشرفته به چشم می‌خورد، این متد نه تنها حاصل تحصیلات دانشگاهی او بود، بلکه همین طور نتیجه تجربیات عملی او نیز می‌باشد.

او مرد اندیشه و مدیر با تجربه‌ای بود و زندگی سیاسی خود را قبل از این که نماینده مردم در مجلس شده باشد با مسئولیت مشاغل مهم در دیوانسالاری ایران شروع کرده بود.

ایران را به خوبی می‌شناخت استاندار آذربایجان و والی فارس، مستوفی مالیه خراسان بود، در ایل بختیاری زندگی کرده، ملاک بوده، رجال و اشراف ایران و دنیای اروپایی را تجربه کرده بود. در سوئیس با مکتب‌های سیاسی و اقتصادی و اجتماعی آشنایی پیدا کرده بود و استبداد، استعمار و استثمار را به خوبی می‌شناخت.

با وجود این که مطبوعات مغرض سعی می‌کردند او را بیمار و زمین‌گیری غیر متحرک معرفی کنند ولی مصدق با توجه به وسایل و ارتباطاتی که داشت، مرتب در حال جمع‌آوری اطلاعات طبقه‌بندی و تجزیه و تحلیل و نتیجه‌گیری از آنها بود. این نتیجه‌گیری را با مسائل و اتفاقات و آرایش نیروهای سیاسی جامعه و نیازهای مردم و موقعیت ملت ایران در یک محور مقتضیات سه بعدی که بعد اول آن را حقدق ملت ایران، بعد دوم آن را حاکمیت ملی و بعد سوم آن را آزادی تشکیل می‌داد، مورد تحلیل، حلاجی و مطالعه قرار داده و در راستای آن اقدام

می‌تواند به‌کار گرفته شود.

مصدق یک سیاستمدار منطقی و ناخدایی بود که هدفش استقلال و رهایی ملت ایران از استثمار و استبداد بود و می‌خواست حکومت ملی را در ایران بنا نهاده و دموکراسی را رشد داده به حاصل برساند، در این راه نه از خدا کمک می‌خواست و نه از ایدئولوژی و مکتب‌های سیاسی موجود و مرسوم.

✘ در طرز کار سیاسی مصدق سه عامل عمده به چشم می‌خورد. منطق عینی، شجاعت ذاتی و نیروی مردم :

با منطق عینی خود تجربه و تحلیل می‌کرد و راه پیدا می‌نمود،

با شجاعت ذاتی خود بدون هیچ گونه ترس و وحشتی مصلحت مردم را بیان می‌کرد،

بالاخره برای اجرای برنامه ملی فقط به نیروی مردم تکیه می‌نمود.

مجموعه کار و اخلاق سیاسی مصدق چنان ارزشهایی از خود به جای گذاشته است که هر چه زمان می‌گذارد اعتبار آنها بیشتر شناخته شده و علاقمندان به دموکراسی و حاکمیت ملی و عدالت اجتماعی را بیشتر شیفته خود می‌سازد. چه زیباست وقتی که می‌بینیم بسیاری از چپ و راست و حتی همکاران سابق جنایتکار بزرگ جمهوری اسلامی خود را به مصدق و مصدق را به خود متعلق می‌دانند و چه دلخراش است وقتی مشاهده می‌شود که عده‌ای پی نام خیزان به طور نامشروع از نام مصدق سوء استفاده می‌کنند. اما قابل توجه است که بدانیم اخلاق سیاسی و دکترین مصدق برای بسیاری از کوشندگان راه مصدق به اندازه کافی روشن نیست. مصدق در تمام دوران فعالیت سیاسی خود از روش مدیریت و دکترین سیاسی ویژه‌ای استفاده می‌کرد که می‌کوشیم آنرا در زیر بیان کنیم.

قبل از مصدقی شدن و " عاشق مصدق بودن " و او را پیشوا لقب دادن باید کوشید شیوه مدیریت و دکترین سیاسی او را شناخت و توجه کرد که این شیوه بر چه اصولی استوار بوده است.

به گمان من مصدق در سیاست‌ورزی خود بین اخلاقیات شخصی و اهداف اجتماعی، سیاسی و اقتصادی از یک تبدیل و تبادل مدام اصولی پیروی می‌کرد که نتایج اقداماتش منجر به یک کیفیت عالی در اداره مملکت منجر می‌شد.

مصدق در طی سالها اقدامات سیاسی توانست استانداردهایی (Standards) نا نوشته ای را از خود به جای بگذارد که این استانداردها یک مکتب سیاسی را به وجود آورده است، که باید آن را مکتب مصدق نامید.

مکتب یا دکترین مصدق یک استراتژی سیاسی برای حاکمیت مردم بر مردم است. این مکتب که به مثابه ی یک پروژه ی اجتماعی می باشد، در آن اصول پارلمانی، دموکراسی، استقلال سیاسی، اجتماعی و اقتصادی کشور و عدالت اجتماعی ریشه های ژرف و مستحکمی دارند.

مصدقی بودن یک کیفیت است. متاسفانه هرکس به خودی خود شایستگی آن را ندارد. دیدیم که ارثی هم نبود. برای این که یک فرد یا یک سیستم سیاسی شایستگی این کیفیتها را دارا شود، باید از عوامل ثابت و متغیر خاص این کیفیت برخوردار باشد.

کیفیت مصدقی بودن بدون کوچک ترین تبعیض گرایی می تواند در دسترس هر کسی که لیاقت آن را داشته باشد قرار بگیرد. همین طور اگر کسی یا سازمانی از اصول و " استانداردهای " این کیفیت تخطی کند، ممکن است آن را از دست بدهد. این از دست دادن می تواند موقتی یا همیشگی باشد و درجه آن بستگی به نوع و اندازه اشتباه و خطر دارد. همان طور که در تولید صنعتی و خدماتی و در تربیت نیروی انسانی عوامل کم یا بدون کیفیت اصلاح پذیرند در مکتب مصدق و حکومت ملی نیز چنین پروسه ای باید وجود داشته باشد واحد کنترل و سنجش این کیفیت جامعه شهروندی و فعالین سیاسی دکترین مصدق می باشد.

پیشه سیاست و اراده ی مملکت امر مهمی است و احتیاج به یک سیستم مدیریت با کیفیت عالی و صد درصد مطمئن دارد. کشورداری در جهت آزادی و حقوق و استقلال و اخلاق و فرهنگ یک ملت عمل می کند پس در اداره مملکت حتی یک درصد خطا هم جائز نیست.

هر خطا و اشتباه می تواند با جان هزاران و میلیون ها انسان بازی کرده و ثروت ملی و اخلاق و فرهنگ را به خطر انداخته یا از بین ببرد. پس درصد اشتباه در امر اداره مملکت را باید به صفر نزول داد. برای این که به این درصد صفر از خطا برسیم باید سیستم اداره مملکت با دقت زیاد انتظام یابد. برای بنای یک سیستم با ارزشهای کیفی بالا باید از همه عوامل و عناصر مادی و انسانی و از یک متدهای مناسب با شرایط جامعه که قبلا تنظیم شده باشد استفاده کرد. سیستم اداره باید زنده و فعال باشد و ارزش اضافی مادی و معنوی

تولید کند. برای بدست آوردن یک نتیجه مناسب باید پروسه های سیستم نورمالیزه یا استانداردیزه شده باشند. هدف از این نورمالیزاسیون این است که با صرف حداقل نیرو، وقت و تلفات به حداکثر کار آیی های مادی و اخلاقی و فرهنگی برسیم. اگر این روش ها رعایت شوند سیستم می تواند به سوی یک کیفیت سازنده و کامل حرکت کند و گرنه دچار دور باطل و خستگی و بی رمقی و یاس و شکست خواهد شد.

استانداردهای لازم برای پیشاهنگی دکترین مصدق

استانداردهای دکترین مصدق را می توان در سه حیطه قرار داد و هر کسی که بخواهد پیشاهنگی سازمانی را که پروژه اجتماعی آن مبتنی بر مکتب مصدق باشد را عهده دار شود باید این اصول و موازین را رعایت کند.

الف- استانداردهای شخصی

- ۱- اخلاق و ادب و نزاکت انسانی،
- ۲- پایبندی و علاقه به کانون خانواده، قوم و ملت،
- ۳- درستکاری مالی و اقتصادی،
- ۴- مبارزه با زورگویی و بی عدالتی های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی،
- ۵- قانونمداری و احترام به دستاوردهای حقوقی جامعه،
- ۶- شجاعت، استقامت در دفاع از منافع مردم،
- ۷- قاطعیت و سرسختی در رعایت اصول و پرنسیبها،
- ۸- پایبندی به قول و تعهد،
- ۹- ساده و بی آرایش زیستن.

ب- استانداردهای اجتماعی - سیاسی

- ۱- انسان دوستی و احترام به مقام انسانی. مرکز ثقل وجودی مصدق ، انسان است،
- ۲- میهن دوستی و دفاع از سنت های اصیل ایرانیت و رسوم ملی و فرهنگی،

- ۳- آزادی خواهی و دفاع از آزادی‌های فردی و اجتماعی،
- ۴- آگاهی سیاسی و اجتماعی و جستجوی مداوم جهت رشد و گسترش این آگاهی‌ها،
- ۵- مبارزه قاطعانه علیه استبداد، استعمار و استثمار و شناخت کامل از فعل و انفعالات آنان و اقدام برای خنثی کردن آنان،
- ۶- احترام به دموکراسی پارلمانی و حکومت مردم بر مردم،
- ۷- استقلال ایران و دفاع از تمامیت ارضی،
- ۸- عدالت اجتماعی و دفاع از حقوق اقتصادی مردم به ویژه طبقه کم درآمد،
- ۹- خود کفایی به معنای رفع نیاز از موضع منطق، استدلال، مذاکره و همکاری،
- ۱۰- اعتماد به ملت و همدلی با آنان و احترام به نظریات و آراء مردم،
- ۱۱- عدم تعلق خاطر به قدرت، جاه، مقام و ثروت و احترام به اصل جایگزینی در قدرت و اصل آلترنانس "Alternance"،
- ۱۲- احساس و قبول مسئولیت و پافشاری در انجام وظیفه،
- ۱۳- نوگرایی و تجددخواهی، اعتقاد به اصل پیشرفت مملکت از هر جهت تا حدی که ایران در ردیف ممالک پیشرفته جهان قرار گیرد،
- ۱۴- عدم تبعیض بین آحاد ملت.

ج- استانداردهای تئوری حکومت ملی

- ۱- حکومت ملی یعنی تعیین سرنوشت ملت به دست خود ملت و استقرار حاکمیت ملی متکی به رای و اراده‌ی مردم برای رشد و پیشرفت آزادی‌های فردی و اجتماعی تا برقراری دموکراسی و استمرار آن در کشور،
- ۲- مشارکت مردم ایران در حق تعیین سرنوشت خود بدون این که تبعیضی بین آنها قائل باشیم،
- ۳- برقراری نظام پارلمانی و احترام به رای پارلمان و مصونیت نمایندگان مردم در مقابل هر قدرت،

- ۴- جدائی سه قدرت قانون‌گذاری، اجرایی و قضایی از یکدیگر،
- ۵- تضمین بی‌قید و شرط آزادی‌های فردی و اجتماعی،
- ۶- استقلال کامل دستگاه قضایی،
- ۷- احترام بی‌قید و شرط به حقوق بشر و رعایت تمامی کنوانسیون‌های وابسته به آن،
- ۸- تامین صلح و امنیت و فراهم نمودن رفاه مادی، آسایش و سعادت برای آحاد ملت ایران، خودداری از جنگ افروزی و آشوب‌گری و ایجاد خشونت،
- ۹- آزادی احزاب، انجمن‌ها، سندیکاها و جمعیت‌ها و آزادی مذاهب، ادیان، عقاید و اندیشه‌ها،
- ۱۰- عدم وابستگی به قدرت‌های خارجی به طور مستقیم یا غیرمستقیم، در عین حال کوشش در جهت برقراری همکاری‌های علمی، صنعتی، کشاورزی و بازرگانی برای حفظ تعادل اقتصادی بی‌آنکه این همکاری‌ها و مذاکرات از نقطه ضعف بوده باشد،
- ۱۱- هوشیاری سیاسی و پیشتازی در ایده و عمل برای دفاع از حقوق ملت ایران در مقابل قدرت‌های بزرگ،
- ۱۲- احترام به ملیت ایران و اصول و رسوم ملی، فرهنگی و قومی همه ایرانیان و کوشش برای برقراری همسویی اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، هنری، علمی و بازرگانی بین همه اقوام ایرانی که این خود موجب بالندگی، پیشرفت، رشد، تحرک و همبستگی ملی است،
- ۱۳- مبارزه علیه هرگونه نفی اجتماعی و تبعیض به ویژه تبعیض علیه زنان،
- ۱۴- مبارزه برای عدالت و تامین حقوق اجتماعی، مساوات زن و مرد اقدام برای ایجاد همبستگی بین نسل‌ها و دفاع از حقوق کودکان،
- ۱۵- احترام به حقوق بین‌الملل و کوشش در برقراری صلح و روابط دوستانه، برقراری همکاری‌های سیاسی، بازرگانی، علمی، صنعتی، نظامی و هنری با همسایگان و کشورهای منطقه در جهت ایجاد صلح پایدار با حفظ احترام متقابل به حقوق ملت‌ها،
- ۱۶- مبارزه علیه فقر تا از بین بردن کامل آن و تامین حداقل زندگی

درخور شرافت انسان ایرانی و کوشش در جهت رشد اقتصادی چه با ابتکارشخصی و چه با حمایت امکانات کشوری و حکومتی،

۱۷- استفاده از سیاست موازنه منفی در هر موردی که لازم باشد،

۱۸- دفاع از محیط زیست و مبارزه با همه‌ی عواملی که باعث تخریب طبیعت و سلامت کره زمین می‌باشد. نفی هر گونه دستکاری در ژن انسان و مبارزه با کلوناز،

۱۹- لغو حکم اعدام و برقراری نظامی که بتواند به اصلاح گناهکاران بپردازد و آنها را به جامعه آزاد بازگشت دهد،

۲۰- برقراری نظام آموزشی براساس معیارهای پیشرفته بین‌المللی و محو نمودن آموزش‌های دینی و عقیدتی در مدارس و دانشگاه‌ها و جایگزینی آنها با آموزش حقوق شهروندی، مدنی و بشری،

۲۱- تأمین نیازهای علمی، مادی و انسانی در کشور.

۲۲- برای رسیدن به این اهداف باید از ابزار مشروع استفاده کرد و با احترام به مقام و حیثیت انسانی اقدام نمود، منابع و مواخذ آن نباید از هیچ کس پنهان باشد، امورات علمی، مادی و انسانی باید به شکلی اداره شوند که مردم و نمایندگان آنان بتوانند بر آنها نظارت و کنترل داشته باشند و از کیفیت و کمیت آن اطلاع کامل به دست آورند.

یکشنبه، ۲۵ اسفند ۱۳۹۲

گزارش سفر به ایران

یادداشت خانم ایزابل دوران، معاون پارلمان اروپا و عضو حزب سبزه‌های اروپا،

در باره سفر هیئت نمایندگی پارلمان اروپا در امور ایران و اروپا به تهران

برگردان انور میرستاری، عضو حزب سبزه‌های اروپا

سران جمهوری اسلامی خود را مانند ترازویی می بینند که در یک کفه آن، احساسات قدرت نمایی و نیاز به مهر تایید آن، غرور ملی تاریخ کهن ساله با یک گنجینه بزرگ و باور نکردنی فرهنگی پارسی قرار دارند و در کفه دیگر آن، قربانی محاصره شده ای در یک قلعه جهانی هستند.

سفری تاریخی، سیاسی، حقوق بشری، فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی... به ایران

پنج شنبه ۱۲ دسامبر ۲۰۱۳ ، فرود در تهران ساعت ۲۳،۴۰.

در حالی که همه کمربندهای خود را باز می کنند، صدای رئیس مهمانداران از بلندگو شنیده می شود که اطلاعات لازم را به زبان انگلیسی به مسافران می دهد: " مطمئن شوید که چیزی را در صندوق های ویژه بار های کوچک در بالای سرهایتان فراموش نکنید، و غیره " و بالاخره در پایان قانونی را یادآوری می کند که باید در هنگام برون رفت رعایت شود: " باید زنان به محض خروج از هواپیما، سرهای خود را بپوشانند. "

مسلمان این کاری است که ما در آن شب و همه روزهای دیگر، علیرغم اعتراضات بی امان گیسوان یاغی خود، خواهیم کرد. در واقع، ما یک هیئت نمایندگی پنج نفره از پارلمان اروپا هستیم که بر حسب اتفاق ۸۰٪ آن زن می باشند.

بعد از شبی کوتاه، با وجود هوای گرفته و بارانی و در یک حال و هوای دوران کریسمس که انتظارش نمی رفت، تصمیم گرفتم صدایی را که در اطراف دانشگاه تهران و در همسایگی هتل ما پخش می شد، دنبال کنم.

پیام هایی که مسلمان یک کلمه از آن ها را درک نمی کنم. این نماز جمعه است. صدها اتوبوس، هزاران نفر از مردم، مرد و زن را که زنان مانند سایه، از سر تا پا، سیاه بسته بندی شده اند، پیاده می کنند. در درگاه ورودی محوطه نماز جمعه، از پنجره های برخی از ماشین ها، کارت هایی (فقط برای مردان) که نمی دانم آن ها به چه دردی خواهند خورد، توزیع می شود. کسانی که این کارت ها را دریافت می کردند، کلیدهای اتوموبیل های خود و یا تلفن همراه را به صندوق های امانت می سپردند. به روزنامه نگاران ارونیوز که ما را از بروکسل همراهی می کنند، اجازه ورود و فیلمبرداری داده می شود.

لحن صدای نماز خیلی تهاجمی و گاهی با خشونت و تندی و داد و فریاد همراه است. جمعیت مومن با فریادهای خود پاسخ می دهند. ظاهراً به نظر می رسد که خطبه ها و موعظه، هم بسیار مذهبی و هم بسیار سیاسی است. به خصوص خبردار می شویم، که آمریکا تصمیم گرفته است دست به اعمال تحریم های جدید نزند، اما لیست ممنوعه شرکت هایی را که با ایران تجارت می کنند، گسترش دهد. رفتار و نگرشی که با روح توافق هسته ای ایران در ژنو، در ماه نوامبر هیچ خوانایی ندارد.

در خیابان های اطراف، مردم در باره ما کنجکاوی می کنند و بیشتر شان خوش برخورد هستند. شهر آرام است و مغازه ها بسته اند - روز جمعه است - . این منطقه مرکزی پر رفت و آمد کلان شهر ۱۲ میلیون نفری که محله های شیک آن در بالای شهر و در شمال شهر واقع شده است، آدم را به یاد خیابان برابان خودمان (محله تجاری ترک ها و عرب ها در بروکسل - مترجم) در یک روز بسته می اندازد.

اجازه دهید از مغازه ها صحبت کنیم. ما هر روز در مسیرهای زیادی، با ماشین و اسکورت، برای رفتن از یک محل ملاقات به محل ملاقات دیگر، از جلوی آن ها می گذشتیم.

ما سری به بازار که گویا در نوع خودش بزرگترین در خاور میانه است، هم زدیم.

ظاهراً هیچ اثری از تحریم ها نیست: فروشگاه ها پر از کالا هستند و مشتریان فراوانی به چشم می خورند. با این حال، به نظر می رسد که تورم عامل و مستلزم محدودیت هایی برای مصرف کنندگان می شود: بخش بزرگی از ایرانیان قربانیان افزایش و تاخت چهار نعل هزینه های زندگی می باشند. تحریم ها نفس قدرت خرید آن ها را گرفته و امان شان را بریده است.

اما این تحریم ها بر معاملات بانکی اثر گذاشته، آن ها نیز به شدت تجارت با شرکت های آمریکایی و اروپایی را کاهش داده اند. قطع طولانی این روابط با شرکای تجاری سنتی، موجب روی آوردن ایران به تجارت با چین، هند، کره جنوبی، با وجود هزینه های سنگین اداری و معاملات گرانتر، شده است.

آیا به دنبال نتیجه گیری نهایی و قطعی از توافق در مورد انرژی هسته ای و کاربرد آن، تحریم ها به تدریج برداشته خواهند شد و اوضاع به حالت پیشین خود باز خواهد گشت؟

رئیس دفتر رئیس جمهور روحانی به ما می گوید که مانند گذشته ها، ایرانی ها تجارت با اروپا و ایالات متحده آمریکا را ترجیح می دهند و به محض آن که تحریم ها برداشته شوند، روابط تجاری باز هم از سر گرفته خواهند شد. تنها گذشت زمان نشان خواهد داد که آیا آن چه او می گوید درست است یا نه؟ در هر صورت، او بی آن که فرصت را از دست بدهد، به ما گوشزد می کند که این تحریم ها، بیشتر، شرکت های اروپایی را شدیداً فلج کرده است...

مسئله آن چه که برای اقتصاد ایران در کلیت آن بسیار زیان آور می باشد، حلقه های تحریم های اقتصادی است که چندی است، از فشارهای آن ها کمی کاسته شده است. تنها، آن تحریم ها توانستند نگذارند تا سانتریفیوژهای مورد نیاز برای غنی سازی اورانیوم به دست ایران برسد. در گوشه و کنار و در اینجا و آنجا، معاملات تجاری کوچک اروپایی و دیگران، راه هایی را برای دور زدن تحریم ها پیدا کرده اند. تحریم در برخی زمینه ها، به ویژه در بخش بهداشت و درمان، بر روی مردم آسیب پذیر، بیماران و ذخیره و عرضه واکسن تاثیر گذار بوده است. بنا به تایید نماینده یونسف، در برخی از بیمارستان ها، به دلیل عدم دسترسی کافی به دارو، از سوندها و لوله های یک بار مصرف، چندین بار استفاده مجدد می شود. هدف از این تحریم ها فشار آوردن به بیماران و فقیرترین بخش جامعه نبود. اما این یکی از اثرات و عوارض نامطلوب آن ها است. هم چنین، فساد و عمومیت یافتن پول سیاه (بازار سیاه و ارز آزاد - م.)، از عوارض ثانویه و شاخص یک اقتصاد بیمار و نیمه جان است. رو شدن یک رسوایی بزرگ در مطبوعات ترکیه مبنی بر قاچاق صادرات طلا و مواد اولیه به مقدار نزدیک به ۱۰ میلیارد دلار بین چین و ایران از طریق ترکیه و با همدستی افراد نزدیک به قدرت، تصویر مشهوری از آن است.

حتی تحریم های اقتصادی هدفمند، مدت اجرای آن ها، کاربرد سیاسی آن ها، اثرات مستقیم و غیر مستقیم آن ها، همیشه ابزار درستی نیستند که با اهداف حاصل از این تحریم ها تناسبی داشته باشند... در هر مذاکره ای که ما در آن موضوع حقوق بشر را به پیش می کشیدیم، محترمانه و هوشمندانه به ما پاسخ داده می شد که تحریم ها هم، ناقص حقوق بشرند!...

هر یک از این دیدارها، طرز فکر و شخصیت مخاطبان رسمی ما و تمام احکام اصلی اهرم های دولت کشور پهناور ایران در قلب خاور میانه را با برجستگی و به خوبی نشان می داد.

سران جمهوری اسلامی خود را مانند ترازویی می بینند که در یک کفه آن، احساسات قدرت نمایی و نیاز به مهر تایید آن، غرور ملی تاریخ کهن ساله با یک گنجینه بزرگ و باور نکردنی فرهنگی پارسی قرار دارند و در کفه دیگر آن، قربانی محاصره شده ای در یک قلعه جهانی هستند.

هر یک از آنانی که دیداری با او داشتیم، به نوبه خود، یک روی مسائل را نشان دادند: انتظار و آرزوی احترام، درک ضرورت مطلق باز گشایی، روابط «عادی» با همسایگان، جامعه بین المللی، از جمله با اسرائیل و ایالات متحده آمریکا. امری که وزیر امور خارجه نیز به ما می گوید.

هیچ جایگزین دیگری غیر از سر گیری و باز گشایی روابط «عادی» وجود ندارد، امری که حتی می تواند درک و پنداشت مرکز جهان بودن را هم تغییر دهد. ترکیه توانست به چنین تحولی دست بزند؛ با وجود شناخت و حفظ جایگاه و اهمیت خود، قدرت ناسیونالیسم قوی و مورد قبول همگانی، به عنوان یک کشور بزرگ در منطقه ای استراتژیک، موفق شد به اتحاد و نشست های جامعه جهانی بپیوندد و نقش خود را ایفا کند.

این دوگانگی و دو پهلوئی توضیح می دهد که چرا مذاکرات انرژی هسته ای از سوی ایرانیان، «آسان» توصیف شده بود.

این کار برای پیاده کردن استراتژی گشایشی و عادی سازی آن در یک روزی ضروری به نظر می رسد، امری که روحانی اصلاح طلب از همه طرف های ذینفع انتظار آن را دارد.

از طرفی، مردم فکر می کنند که از زمان انتخابات تا کنون هیچ چیزی تغییر نکرده است. ایرانیانی را که ما ملاقات کردیم، دستاوردهای این مذاکرات را به عنوان یک نشانه، یک پله و یک گام به سمت تغییر می دیدند.

از طرفی دیگر، محافظه کاران که کسانی هستند منافع خویش را در تحریم ها می بینند و گشایش به روی جهان، این منافع را تهدید می کند، بدون آن که هر گز چیزی بر زبان آورند، بدشان نمی آید که این مذاکرات و راه های عملی آن ها به شکست بیانجامد.

این تنش در مجلس هم وجود دارد. خیلی ها با این گفته رئیس مجلس هم نظرند: در مجلس توافقنامه (ژنو - م.) با اتفاق آرا مورد پشتیبانی قرار نگرفت.

از طرف سوم، یعنی جامعه بین المللی که از انتخاب رئیس جمهور روحانی استقبال کرد، ترس دارد که اگر محافظه کاران قشری غالب شوند، در این صورت آنان ایران را به یک سوریه یا لبنان دیگری... تبدیل خواهند کرد.

در نهایت، این امر درد آور است که بیینی نتیجه مرحله اول توافق در توییت‌ر وزیري که مذاکرات را \hat{A} به پیش می برد، اعلام شود و آن را در صفحه فیس بوکی خودش به طور دقیق توضیح دهد، در حالی که حتی ورود ایرانی ها - به طور رسمی - به این شبکه های اینترنتی ممنوع باشد.

هر گاه که ما نقض حقوق بشر، حقوق جهانشمول و مسلم و به خصوص حقوق زنان را زیر ذره بین می گذاشتیم، استدلال - گاهی اوقات درست، اما نه همیشه - " معیارها و برداشت های دوگانه " خیلی زود به طور کلاسیک به سرآغاز و شروع هر بحثی تبدیل و برجسته می شد.

هر بار به طور غیرمستقیم به ما می گفتند: آیا این حقوق، در عربستان سعودی که در آن زنان حتی نمی توانند رانندگی کنند ارزش ندارد؟ کشوری با ممنوعیت های گوناگون که اتحادیه اروپا در موردش کاملاً ساکت است.

هنگامی که ما در مورد زندانیان سخن می گوئیم، آنان در باره گوانتانامو که هنوز بسته نشده است، صحبت می کنند. هنگامی که بحث را به اتهامات تروریسم می کشند که ما آن را گاهی خیلی سطحی و بی ربط ارزیابی می کنیم، فرصت را از دست نمی دهند تا به ما یادآوری کنند که خیلی از تروریست ها در اروپا پناهندگی و پاسپورت دریافت کرده اند.

در زمانی که ما روی ممنوعیت دسترسی به اینترنت، فیس بوک و توییت‌ر انگشت می گذاریم، به ما پاسخ داده می شود که این کارها به دلایل امنیتی صورت می گیرند (بر روی اینترنت است که شبکه های تروریستی همدیگر را پیدا می کنند و نحوه تهیه، درست کردن و کاربرد مواد منفجره را یاد می گیرند)، و این کار بسیار کمتر از استراق سمع آژانس امنیت ملی آمریکا (NSA) است...

ممنوعیت دسترسی به رسانه های اجتماعی، مانند ماهواره ها، سانسور اینترنت واقعیت است که ایرانیان به آن خو گرفته اند و آموخته اند که با آن زندگی کنند، به طور خاص، این صفحه من گواه است و نشان می دهد ورود به آن ها در ایران ممکن نیست. این که کارهای اینترنتی

ممنوعه هر کس (منظور نویسنده کارهای تروریستی، بچه آزاری، تبلیغات نژادپرستی، تبعیض جنسی،... است م.) سزاوار محکومیت می باشد، واقعی هستند.

اما برنامه ها و راه های کاربردی که ممنوعیت دسترسی به رسانه های اجتماعی را دور می زنند، وجود دارند و مانند حالت های واقعی، به خوبی داندود می شوند و این شبکه ها به طور گسترده در دسترس هستند. یک زن و شوهر جوان و جذاب که با ما از در سخن در آمدند، به ما پیشنهاد کاربرد برنامه ای برای دسترسی به فیس بوک را دادند.

ما از فهم عملکرد پیچیده دموکراسی نمایندگی ایرانی، بین مقام رهبری، شورای نگهبان انقلاب، مجمع تشخیص مصلحت نظام (بهترین مدافع رژیم، یک نوع داوری و حکمیت برای حل اختلافات بین نهادهای اداری)، مجلس خبرگان، مجلس (پارلمان) عاجزیم و از آن سر در نمی آوریم. ایران دارای به هم پیچیدگی قدرت ها، علیه قدرت ها، نمایندگان و منصوبین است.

مسلم است که نامزدهای انتخاباتی، پیش از اعلام نامزدی خود، باید از هفت خوان رستم بگذرند و همانند شوالیه های قرون وسطی برگزیده شوند. بنابر این صحبت از دموکراسی انتخابی محض به زبان آوردن، برای کوتاهی کلام است.

از زمان انقلاب در سال ۱۹۷۹، رئیس جمهور هایی با رفتار ها و مشخصه های مختلف، یکی پس از دیگری، از صندوق های رای بیرون آمده اند. کودتایی، برای "تصرف قدرت" در کار نبوده است.

برای ما توضیح داده می شود، و این کاملاً دروغ نیست که هر یک از آن ها توسط انتخابات به قدرت رسیده و از آن خارج شده اند و هر یک از آنان به طور خیلی قانونی تر از انتخابات دور دوم جرج بوش، سر از صندوق های رای در آورده اند!

ما دو روز کامل خود را در ساختمان های زیبای پارلمان و چندین ساعت را در ساختمان ریاست جمهوری گذرانیدیم.

معماری، دکوراسیون، رنگ آمیزی شیشه های پنجره ها، شبیه ساختمان هایی هستند که در سال های دهه ۱۹۳۰ در اروپا ساخته شده اند. تالار ها و اتاق ها، گاهی اوقات به سبک پیچیده و کهن شرقی تزئین شده اند و گاهی اوقات کلاسیک هستند. در همه جا، چه در بیرون و چه در

داخل محوطه، هنر های هندسی و خطاطی های زیبا و متناوب بر سفال ها و کاشی کاری ها در همه رنگ های زیبای آبی و فیروزه ای به چشم می خورد.

صحن علنی مجلس، به نوبه خود خیلی مدرن و کاملا مجهز است.

در بین تمام صندلی های ۲۰۰ نفری نمایندگان مجلس، تنها ۸ جا برای زنان وجود دارد. نمایندگان زن در نیمه ای از یک ردیف و در گوشه ای از آن می نشینند.

ما با آنان غذا می خوریم و کوشش می کنیم تا درکشان کنیم. نماینده آن ها یک خانم حقوقدان مبرز، خندان در زیر چادر سیاه است. او قانون فعلی حمایت از زنان را که مردان را مجبور می سازد تا مسئولیت های خود را به عنوان سرپرست خانواده به انجام برسانند، توضیح می دهد. او می گوید، هنگامی که مردان ارثیه ای می برند، باید آن را برای هزینه های خانواده خود صرف می کنند. اما هنگامی که یک زن ارث می برد، او می تواند پول را برای خودش نگاه دارد.

بله، اما به نظر می رسد که در واقع، زنان فقط به ندرت ارث می برند. این زنان نماینده به ما توضیح دادند که اگر برای مرگ زنی در یک تصادف، کمتر از مرگ یک مرد به عنوان جبران خسارت به خانواده داده می شود، دلیلش این است که بنا به قوانین اسلامی، مرد نان آور خانواده اش است و معیشت آنان را فراهم می کند و مرگش پیامدهای دیگری به بار می آورد. منطقی که حرف بیمه ها است و آنها به ما می گویند که در حال حاضر در مورد همین موضوع در مجلس کار می کنند.

هیچ گونه سیاست و برنامه ای برای بالا بردن سهمیه بندی زنان (تعداد نمایندگان زن در مجلس شورا - م.) در نظر گرفته نشده است.

زنانی که در مجلس سیاه پوش اند، خود را به شکل سایه های پنهان و فراری درآورده اند. همتایان مرد آنان به ما می گویند که به طور کلی در جامعه ایران، زنان به مبارزات انتخاباتی، انتخابات و سیاست کمتر توجه نشان می دهند. این همان منطق به خوبی شناخته شده و استدلال خاص جوامع مردسالار است. فراموش نکنیم که ایران امروز، چه خوشمان بیاید و چه نیاید، یک جمهوری اسلامی است...

در خیابان ها هم تعداد آنانی که در پشت این حجاب های سیاه، از سر تا پا بسته بندی و ناپدید شده اند، خیلی زیاد است. اما در مقابل،

تعداد زیادی از زنان هم هستند که به شیوه های گوناگون، به انداختن یک روسری بر سرشان بسنده کرده اند. این روسری ها، تنها بخشی از موها را با کلاه گیس یا بدون آن و بالای چهره ها را برای خالی نبودن عریضه می پوشانند. اما همه آنان خوبرویان و پری چهره های خندان، اغلب با آرایش (غلیظ) هستند و حتی گاهی اوقات عمل های جراحی زیبایی انجام داده اند، چیزی که در تهران کاملاً رایج است.

ما با نسرين ستوده دیدار کردیم. وکیلی که امروزه آزاد است، اما با این وجود، به مدت ده سال ممنوع از کار و ممنوع الخروج از کشور می باشد. او یک زن باریک اندام دوست داشتنی، با احساس و خنده رو است. سفیر یونان در محل اقامت خود جلسه ملاقات را در محیط آرامی تدارک دیده بود. دیدار با خانم ستوده و آقای پناهی کارگردان و هر دو برندگان جایزه ساخارف پارلمان اروپا در سال ۲۰۱۲، باید با احتیاط باشد. این چنین هم شد.

ما زمان کمی با آنها به گفتگو نشستیم. در باره تجربیات آنان و انتظاراتی که از ما دارند، تبادل نظرهایی صورت گرفت. ما آن ها را به بروکسل دعوت کردیم و هر دو طرف آرزو نمودیم که هر چه زودتر، آنان هم مانند خانم آنگ سانگ سوچی، بتوانند برای دریافت جایزه خود و به ویژه برای سخنرانی، در جلسه علنی پارلمان اروپا شرکت کنند.

ما همچنین با تعدادی از نمایندگان برخی از سازمان های غیر دولتی که در زمینه های گوناگونی، مانند رسیدگی به وضعیت پناهندگان و به ویژه پناهندگان افغان کار می کنند، دیدار هایی داشتیم .

توجه داشته باشیم که در این زمینه، نزدیک به ۳ میلیون پناهنده وجود دارد و نیمی از آنان به خوبی به عنوان پناهنده به رسمیت شناخته شده اند. گاهی اوقات، مقامات ایرانی مفاد کنوانسیون ژنو و محتویات آن را بهتر از کشورهای اروپایی اجرا می کنند. بنا به گفته نمایندگان انجمن هایی که دیدار داشتیم، وقتی که یک نهاد مدنی وجود دارد و می تواند اجازه فعالیت داشته باشد (انجمن ها باید ثبت شوند و به رسمیت شناخته شده باشند، کاری که به این سادگی نیست)، فعال و به خوبی سازمان یافته اند. با این حال، حمایت و امکاناتی را که آن ها دریافت می کنند، تا حد زیادی تحت تاثیر تحریم قرارها دارند.

در طی این پنج روز، ما تمام شهر را در کاروان اتوموبیل هایی به

همراه اسکورت ماشین پلیس و با گذشتن از تمام چراغ های آبی چشمک زن زیر و رو کردیم. این کاروان با وجود تراکم تقریبا ثابت در خیابان های اصلی، ماهرانه به راه خود ادامه می داد. اگر چه آن ها دارای باندهای ویژه اتوبوس هستند، اما عرضه وسایل نقلیه عمومی، از جمله یک خط موجود مترو، به آشکارا، کاملا کمتر از تقاضا است. قیمت بسیار کم و ارزان بنزین (و انرژی به طور کلی) با این مشکل گره خورده و افزایش تعداد اتوموبیل های شخصی، ترافیک دائمی و کیفیت بد هوا را توضیح می دهد.

در ساختمان های دولتی هم وضع بر همین منوال است و به دلیل ارزانی مواد سوختی، بیش از حد گرم هستند. با توجه به قیمت های پایین سوخت های فسیلی، ما بهتر می توانیم علاقه ایران را برای عدم استفاده از انرژی های بازساز درک کنیم. برنامه ریزی در راه تاسیس نیروگاه هسته ای برای تولید انرژی مورد نیاز برای بدست آوردن آب شیرین از آب شور دریا تقریبا غیرقابل درک است! یک انحراف و خطای زیستگاهی! به خصوص اگر آن را وسیله ای برای جبران خشکیدگی دریاچه ارومیه که به طور وحشتناکی ادامه دارد، تبدیل کنیم... و این علی رغم اظهارات دلگرم کننده وزیر زیستمان است که در سال ۲۰۱۱ در کنفرانس دوربان، در باره آب و هوا ایراد شد...

باب گفتگویی را که ما می خواهیم در زمینه حقوق بشر باز کنیم، زمان زیادی را لازم دارد تا قبول کنند از دیدگاه خود کوتاه بیایند و در باره امکاناتی مانند پشتیبانی از اصلاح قانون مجازات مرگ برای قاچاق مواد مخدر گفتگو کنند. بازنگری در احکام جرم هایی از این قبیل، فعلا نزدیک به ۸۰٪ اعدام ها را کاهش خواهد داد. قاچاق مواد مخدر یکی از معضل ها است که دامنه گستردگی آن را می توانیم حدس بزنیم. وضعیت هرج و مرج در افغانستان منجر به تولید گسترده تریاک می شود. تولید تریاک که در افغانستان ریشه دیرینه دارد، بنا به گفته سازمان ملل متحد تا ۴۹٪ در سال های ۲۰۱۲ و ۲۰۱۳ افزایش یافته است که یک سطح بی سابقه ای می باشد. ما در یک سیستم تولید مشخص، با برنامه و کنترل شده نیستیم، بلکه در یک تولید داخلی با حمایت گروه های دارای سلاح های مرگبار روبرو هستیم.

ما از مرکز مبارزه با قاچاق مواد مخدر نیز بازدید کردیم که دارای یک نمایشگاه بی مسما با هدف توضیح شیوه تولید و قاچاق، مبارزه با اعتیاد، " توانبخشی " مصرف کنندگان و در باره آنانی که با این کارهای خود قانون اسلامی را زیر پا می گذارند، است. مخاطبان ما در برابر اشاره همکار هلندی ما مبنی بر آزاد گذاشتن گیاه شاهدانه،

تا حدودی دمق شدند...

اگر چه ما نتوانستیم به اصفهان برویم، اما دیدن موزه رضا عباسی یک شناخت کوچکی از ایران به ما داد. موزه دارای گنجینه های باور نکردنی از دوران پیش از اسلام (از هزاره ششم پیش از میلاد)، دوران اسلامی بین سده های نهم و یازدهم و نقاشی ها و مینیاتوری های مکاتب شیراز و تبریز بود.

یک مسافرت با مسئولیت سنگین، فقط برای انجام کاری در کنار کار سیاسی و بارور کردن آن، برای بیشتر دانستن در این باره، برای کشف کردن، هم چنین برای وارد شدن در تناقضات، پیچیدگی های شدید، فرهنگ و مقاومت ها و هم چنین چشم انداز ها یک دیدار خیلی سریع و کوتاه... آنچه که ما در پرواز به سوی استانبول از آسمان دیدیم، رویایی بود...